



قرآن شناسی



شرح خطبہ حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام
محمد علی مجد فقیہی



978-600-8179-03-0



نور فاطمہ زہرا

مؤسسہ فرهنگی قرآن و عترت

تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۷۷

www.noorfatemah.org



Hekmat va Andishe Publications

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۸۲۰۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه :	مجد فقیهی - محمد علی ۱۳۴۲
عنوان قراردادی :	شرح خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
عنوان و نام پدیدآور :	قرآن شناسی / [نویسنده] محمد علی مجد فقیهی
مشخصات نشر:	تهران: انتشارات حکمت و اندیشه ، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری :	۸۲ ص.
نام مجموعه :	پرتوی از نور فاطمه علیها السلام - ۵.
شابک :	۹۷۸-۶۰۰-۸۱۷۹-۰۳-۰
وضعیت فهرست نویسی :	فیبا
یادداشت :	کتابنامه.
موضوع :	فاطمه زهرا علیها السلام ، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. خطبه ها، نقد وتفسیر.
موضوع :	قرآن - بررسی و شناخت
شناسه افزوده :	مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت نور فاطمه زهرا علیها السلام
رده بندی کنگره :	۱۳۹۴ ق ۳/۲۲/۲۷ BP
رده بندی دیویی :	۲۹۷/۹۷۳
شماره کتابشناسی ملی :	۴۱۱۹۷۱۲

قرآن شناسی

پرتوی از نور فاطمہ علیہا السلام

محمد علی مجد فقیہی

پرتوی از نور فاطمه علیها السلام

قرآن شناسی



مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت نور فاطمه زهرا علیها السلام

نویسنده: دکتر محمد علی مجد فقیهی

ویراستار: مهدی نصیری

گرافیک و صفحه آرایی: محسن داوری نژاد

ناشر: انتشارات حکمت و اندیشه / شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۷۹-۰۳-۰

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۷۶-۵-۶

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۴ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

قم، بلوار سمیه، خیابان شهید رجایی، کوچه ۹، پلاک ۳۵

مؤسسه نور فاطمه زهرا علیها السلام - تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۷۷ - همراه: ۰۹۱۲۷۵۹۹۵۹۹

تهران، خ انقلاب اسلامی، بین ابوریحان و فلسطین، بن بست مهارت، خانه هنر، پلاک ۴ واحد ۱۳

انتشارات حکمت و اندیشه - تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۸۲۰۶



www.noorfatemah.org

نقل مطالب این کتاب با ذکر مأخذ، جایز می باشد

با قدردانی از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته اند



اهداء:

به آن که فاطمه عليها السلام را مادر پدرش خواند،
به رسول خدا صلی الله علیه و آله که از خوبان عالم دلربایی می کند.





فهرست مطالب

۱۱.....	لازمه بندگی خدا، تمسک به قرآن و عترت
۱۴.....	واژه شناسی (حملة)
۱۵.....	تفاوت حمل مادی و حمل معنوی
۱۶.....	گونه‌شناسی حاملان قرآن
۲۱.....	نگهبانان حق الهی
۲۱.....	الف) عهد و پیمان الهی
۲۶.....	ب) خلیفه الهی
۲۷.....	مهوریت قرآن
۳۰.....	عترت یا دومین باقیمانده
۳۴.....	قرآن و ویژگی‌های آن
۳۶.....	کتاب الله الناطق والقرآن الصادق
۳۶.....	نام‌های قرآن
۳۶.....	کتاب الله الناطق
۳۸.....	الناطق
۴۰.....	القرآن الصادق
۴۱.....	النور الساطع والضياء اللامع
۴۲.....	ماهیت نور
۴۷.....	ارتباط با قرآن

۴۸.....	۱. ارتباط معرفتی با قرآن
۴۹.....	تفاوت بصیرت و علم، بصائر و ظواهر
۵۳.....	۲. ارتباط عملی با قرآن
۵۵.....	مغبطه به اشیاءه
۵۶.....	نکاتی درباره پیروی از قرآن
۵۶.....	الف) گستره پیروی از قرآن
۵۷.....	ب) پیروی روشمند و مبتنی بر بصیرت
۵۸.....	نهی از پیروی از متشابهات قرآن بدون تأویل درست
۶۲.....	نهی از پیروی از قرآن بدون عترت
۶۶.....	تفاوت سماع و استماع
۶۷.....	ضرورت شنیدن قرآن
۶۸.....	تلاش کافران برای نشنیدن قرآن
۶۹.....	حکمت و شریعت در قرآن
۷۵.....	تفاوت بینات و براهین







ثُمَّ التَّفَتَّتْ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ، وَقَالَتْ: أَنْتُمْ عِبَادَ
 اللَّهِ نُصِبُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ، وَحَمَلُهُ دِينِهِ وَوَحْيِهِ، وَأُمْنَاءُ
 اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَبُلْعَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ، وَرَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ
 فِيكُمْ عَهْدٌ قَدَمَهُ إِلَيْكُمْ، وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ،
 كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ، وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَالتَّوْرُ الشَّاطِعُ،
 وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيِّنَةٌ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشِفَةٌ سَرَائِرُهُ،
 مُتَجَلِّيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ، مُغْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، قَائِدٌ إِلَى
 الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدٍّ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ بِهِ تُنَالُ
 حُجُجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ، وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ، وَمَحَارِمُهُ
 الْمُحَذَّرَةُ، وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ، وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ، وَ
 فَصَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَرُخْصَتُهُ الْمُؤَهَّبَةُ، وَشَرَائِعُهُ
 الْمَكْتُوبَةُ؛

سپس به اهل مجلس روی کرده و فرمود: شما
 بندگان خدا، گماشتگان امر و نهی و حاملان





دین و وحی اوهستید. و امنای الهی بر خویشتن
و رسانندگان (پیام) او به امت‌ها می‌باشید شما
نگهدارنده حق خدا در نزدتان هستید و پیمانی که
با شما بسته شده و جانشینی که بر شما قرار داده
شده است.

کتاب گویای خدا قرآن صادق، نورتابان و پرتو
درخشان، بصیرت‌های (قرآن) روشن، باطن آن
قابل انکشاف و ظاهر آن آشکار است.

پیروان قرآن مورد غبطه قرار می‌گیرند و پیروی از قرآن
انسان را به سوی رضوان الهی رهنمون می‌سازد. و
گوش سپردن به قرآن مایه نجات و رستگاری است.
با قرآن می‌توان به حجت‌های روشن الهی دست
یافت و نیز احکام بایسته و حتمی آن که تبیین
شده است. و محارم الهی را - که از آن حذر شده -
شناخت. و به دلایل آشکار و برهان‌های کافی آن و
فضیلت‌هایی که به انجام آن فراخوانده شده، و به
رخصت‌هایی که بخشیده شده، و شرایع و قوانین
الهی آگاه یافت.»



لازمه بندگی خدا، تمسک به قرآن و عترت

از آنجاکه بندگی خدا هم حکمت آفرینش و هم حکمت بعثت پیامبر ﷺ است و اطاعت او امر الهی و پرهیز از نواهی او، وفهم و رعایت دین و آیین او که از شاخصه های بندگی است در قرآن کریم بازگو شده، لذا پیش از بیان ویژگی های قرآن کریم بخشی از کلمات حضرت ﷺ به بندگی خدا و لوازم آن اختصاص یافته است.

«ثُمَّ التَّفْتَتُ إِلَى أَهْلِ الْمَجْلِسِ، وَقَالَتْ: أَنْتُمْ عِبَادَ

اللَّهِ نُصَبُ أَمْرِهِ وَنُهْيِهِ، وَحَمَلَةُ دِينِهِ؛ اسپس به

اهل مجلس روی کرد و فرمود: شما بندگان خدا و

گماشتگان امر و نهی او و حاملان دینش هستید».

در این عبارت از خطبه، حضرت صدیقه طاهره ﷺ پس از

حمد الهی و بیان ویژگی های پیامبر خدا ﷺ اهل مجلس را مورد

خطاب قرار می دهند و از آنان به «عباد الله» یاد می کنند و در این

نوع خطاب اشارت و حکمتی است. همانگونه که از خطاب «یا

ایها الذین آمنوا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید»، چنین بر می آید

که: لازمه ایمان گوش فرا دادن به این سخنان است. روی سخن

در خطاب «یا ایها الناس» به مطلق مردم و انسان هاست و چه

بسا خالی از ایمان و بندگی باشند و صرفاً با توجه به انسان

بودن، می باید به این سخن گوش فرا دهند و آن را به کار بندند.





گاهی مخاطبان با واژه «عباد الله» مورد خطاب قرار می گیرند و این اشارت دارد که سخنانِ در پی آمده در راستای بندگی بندگان است که اگر بنده خدایید باید چگونه رفتار کنید و لازمه بندگی را ملتزم باشید. چنان که خداوند در قرآن می فرماید: «قُلْ لِعِبَادِي؛ به بندگانم بگو»، یا حضرت امیر (علیه السلام) می فرماید: «أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ؛ ای بندگان خدا شما را سفارش می کنم». یا در جایی دیگر می فرماید: «أَبَشِّرُوا عِبَادَ اللَّهِ؛ ای بندگان خدا، به شما مژده می دهم».

حضرت زهرا (علیها السلام) در این خطاب با به کار بردن عبارت «عباد الله» روحیه بندگی مردم را فرا می خواند و حاضران را آگاه می سازد که اگر بندگان راستین خدا هستید، بندگی خدا پیشه کنید و از بندگی غیر خدا بپرهیزید. کسی که بنده حقیقی خداست، گوش به فرمان امر الهی دارد و صرفاً امر پروردگارش را اطاعت می کند و حکم خدا را بر هر حکمی مقدم می سازد. در سوره مائده که آیات ولایت امیرمؤمنان و غدیر ذکر شده، تاکید بر پیروی از حکم الهی است:

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا؛^۱ چه حکمی از حکم خدا بهتر است».

و پیش از آن از واپس گرایی به حکم جاهلیت نهی شده است:

۱. سوره مائده، آیه ۵۰.



«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْتَوْنُ؛^۱ آیا حکم جاهلیت را
[دوباره] می‌جویند».

پس اگر بندگان خدایید می‌بایست امر خدا را که پیروی از
خلیفه حقیقی رسول خدا ﷺ امیر مؤمنان (علیه السلام) است ملتزم شوید
و از حکم جاهلی و پیروی از کسانی که بدون استناد به هیچ
حُکم و حکمت دینی و الهی روی کار آمده‌اند و پیروی از آنان
به هیچ حجت و برهانی مستند نیست، دوری‌گزینید. حضرت
زهرای (علیها السلام) لازمه بندگی خدا را در امور زیر خلاصه می‌فرماید:

۱. پایبندی به امر الهی؛ ۲. فهم صحیح دین و مسئولیت
پذیری در برابر دین و وحی الهی؛ ۳. تعهد و پایبندی به حق؛
۴. تعهد و پایبندی به عهد الهی (امامت).
- اینک به توضیح موارد فوق می‌پردازیم:

۱. «نُصِبُ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ»

واژه «نُصِبُ» مصدر به معنای مفعول است: منصوب،
نصب شده، نصب العین یعنی منصوب فی مقابل العین: در
برابر چشمان نصب شده که کنایه از توجه کردن به آن و غافل
نشدن از آن است و در اینجا به این معناست که امر و نهی الهی
در برابر دیدگان شما منصوب است و شما کاملاً از آن اطلاع دارید
و به رعایت آن مأمورید و نباید لحظه‌ای از آن غافل شوید.

۱. سوره مائده، آیه ۵۰.





۲. «وَحَمَلُهُ دِينَهُ وَوَحْيِهِ وَأَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَبُلْغَاؤُهُ إِلَى الْأُمَمِ».

شما مردم حاملان دین و وحی خدا هستید و امنای الهی بر خویشتن و رسانندگان (پیام) او به امت ها می باشید».

واژه شناسی (حملة)

«حملة» جمع حامل است به معنای دارنده بار، و کسندۀ آن (باردار و بارکش)

در واژه «حمل» دو عنصر وجود دارد:

۱. حامل یا حمل کننده: کسی یا چیزی که بار را حمل می کند که انسان، حیوان یا وسائل نقلیه است و انسان هم به دلیل دوساحتی بودنش هم جسم او حامل است و هم روح او می تواند حامل باشد.

۲. محمول یا حمل شونده: شیء مورد حمل است که اگر آشکار باشد آن را در عربی «حمل» [به کسر] گویند مانند باری که بردوش و شانه کسی است و اگر پنهان باشد آن را «حمل» [به فتح] نامند مانند جنین که در رحم مادر است.

محمول (شیء مورد حمل) گاه امر مادی است که در این صورت جسم انسان حامل آن است مانند انسانی که باری را بردوش خود نهاده است و به جایی می برد و گاه امر غیر مادی است که در این صورت روح انسان از عقل و قلب او حامل آن

است و روح چون غیر مادی است پس امر غیر مادی را حمل می‌کند برخی از امور غیر مادی، معنوی هستند که عبارت‌اند: از علم و معرفت و مسئولیت و مانند این‌ها.

تفاوت حمل مادی و حمل معنوی

۱. در حمل مادی به طور طبیعی بر حامل آسیب وارد می‌شود ولی در حمل معنوی طبیعت محمول آسیب‌رسان نیست بلکه خیررسان است.

۲. در حمل مادی شرافت خاصی برای حامل نیست ولی در حمل معنوی حامل دارای شرافت می‌گردد بلکه ارزش او به ارزش حمل اوست همان‌گونه که فرمودند:

«أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ؛ شریفان امت من حاملان قرآن هستند».

۳. در حمل مادی، حامل، محمول را منتقل می‌کند و به جایی می‌برد و می‌رساند اما در حمل معنوی، محمول هم حامل را حمل کرده و به مراتب بالا می‌رساند. همان‌طور که در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه امیرمؤمنان علیه السلام درباره اسلام می‌فرماید:

«حَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ؛ اسلام حمل می‌کند کسی را که او را حمل کند و می‌برد کسی را که به آن عمل کند».

۱. نهج البلاغه، ص ۳۱۶.





گونه‌شناسی حاملان قرآن

در روایات واژه «حَمَلَة» به اموری مانند عرش (حَمَلَة العرش)، قرآن (حَمَلَة القرآن)، علم (حَمَلَة العلم)، و دین و وحی (حَمَلَة دینه و وحیه) اضافه شده است. طبیعتاً چون مورد حمل در امور مذکور امر غیرمادی همچون علم، و دین و قرآن است حامل آنها روح است و نه جسم. پس مراد از «حملة القرآن» حمل‌کنندگان جلد قرآن نیست تا حمل مادی مراد باشد، بلکه حمل قرآن و دین حمل معنوی و غیرمادی است اما مراد از این حمل چیست؟

از آنجاکه قرآن، علم، دین و وحی دارای مراتب است قرآن هم ظاهر دارد و هم باطن، باطن آن نیز لایه‌های متعدد دارد. نهایتی برای علم متصور نیست. از طرفی دین و وحی الهی هم شامل معارف عمومی و هم دارای حقایق و اسراری است که هر کسی از آن آگاه نبوده و طاقت حمل آن را ندارد. لذا حملة قرآن و حملة علم و حملة دین به چند دسته می‌شوند:

۱. حاملان الفاظ: کسانی که الفاظ قرآن را حفظ کرده و به درستی قرائت می‌کنند یا روایات پیامبر ﷺ را حفظ نموده‌اند و روایت می‌کنند. اینان حَمَلَة در مرتبه اول هستند که اگر تنها حامل الفاظ باشند و خائن در نقل نباشند (کتمان نکنند و یا تحریف نمایند) از این جهت ارزش دارند، اما اگر تنها الفاظ را حمل کنند و معنای آن را نفهمند و یا حدود آن را رعایت نکنند



مصدق کسانی هستند که: «حَفِظُوا حُرُوفَهُ وَأَضَاعُوا حُدُودَهُ»^۱؛
حروف قرآن را حفظ کردند ولی حدود آن را تباه و ضایع ساختند
یعنی به آن عمل نکردند و آن را اقامه ننمودند و طبق آیه امانت^۲
(حاملان جهول) هستند.

۲. حاملان معانی قرآن و دین: اینان کسانی هستند که
به فهم دین نائل شده‌اند، حال اگر آن را تصدیق کرده و به آن
عمل کنند حَمَلَه واقعی قرآن و دین خواهند بود و شایسته اِکرام،
همان‌گونه که در روایتی از پیامبر ﷺ است که توصیه به «اِکْرَامِ
حَمَلَةِ الْقُرْآنِ الْعَامِلِينَ»^۳ شده است یعنی کسانی که قرآن یا دین
را در حد ظرفیت خود فهمیدند و به آن عمل نمودند شایسته
گرامی داشت هستند و حاملان با ارزش خواهند بود. در حدیث
دیگر است:

«يَأْرِزُ الْعِلْمُ إِذَا لَمْ يُوجَدْ لَهُ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ وَيَرْوُونَهُ
كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَيَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ»^۴؛ علم
جمع گشته و به کناری نهاده می‌شد اگر برای آن
حاملانی وجود نداشت که آن را به درستی حفظ
کنند و آن‌گونه که از عالمان شنیده‌اند روایت کنند
و تصدیق و پذیرش آن را داشته باشند».

۱. مجموعه ویرام، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲. سورة احزاب، آیه ۷۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۵.

۴. کافی، ج ۱، ص ۳۳۹.





لذا اگر قرآن و دین را بفهمند ولی آن را به کار نبندد مصداق کسانی از اهل کتابی خواهند بود که در سوره جمعه از آنان یاد شده و به درازگوشی تشبیه شان نموده است که بار کتاب را حمل می‌کند و از معانی آن خبر ندارد یعنی کسی که عالم است و عمل نمی‌کند با جاهل فرقی ندارد.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه می‌فرماید:
 «فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظُهُ»^۱ حاملان کتاب (قرآن) آن را ترک کرده و واگذاشتند و حافظانِ آن، خود را به فراموشی سپردند.

پس اینان اگر چه حمله قرآن به معنای دوم هستند اما در این حمل خیانت کردند و طبق آیه امانت «حاملانِ ظُلوم» هستند.
 ۳. حاملان حقایق و اسرار دین و قرآن: اینان تنها معصومان علیهم السلام هستند که حاملان حقیقی و در مرتبه اعلای از حمل می‌باشند که کسی توان حمل معارف عمیق دین و اسرار وحی را جز آنان ندارد. امام سجاد علیه السلام در دعای ۴۲ صحیفه سجادیه چنین می‌گوید:

«جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَه (القرآن) حَمَلَةً؛ دلهای ما را حامل قرآن قرار دادی».

و در عبارتی دیگر به خداوند عرضه می‌دارد:
 «وَفَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمُهُ، وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ»

۱. نهج البلاغه، ص ۲۰۴.



لَتَرْفَعَنَّا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمْلَهُ؛^۱ و ما (اهل بیت) را
برتری دادی بر کسی که به دانش قرآن جاهل است
و نیرو و توان به ما بخشیدی تا برتریمان دهی بر
کسی که توان و طاقت حمل آن را ندارد».

مرحوم کلینی در کتاب کافی روایتی نقل نموده است:
خداوند خطاب به ملائکه درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید:
«هُؤُلَاءِ حَمَلَةٌ عَلَمِي وَ دِينِي؛^۲ اینان حاملان علم
من و دین من هستند».

و امیر مؤمنان علیه السلام نیز در خطبه دوم نهج البلاغه می فرماید:
«هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْثِلُ حُكْمِهِ
وَ كُفُوفُ كُتُبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ
أَذْهَبَ انْتِعَادَ قَرَائِصِهِ؛^۳ آنان (اهل بیت علیهم السلام) محل
اسرار الهی اند و پناهگاه فرمان او و ظرف علم او و
مرجع احکام او و جایگاه حفظ کتاب های (آسمانی)
او و کوه های استوار دین اویند با آنان قامت دین را
راست نمود و لرزش و تزلزل آن را از میان برد».

مراد حضرت زهرا علیها السلام در خطابه خود از عبارت: «حملة دینه و
وحیه» حاملان از قسم اول و دوم هستند که با این خطاب آنان را به
مسئولیت بزرگی متوجه می سازد که بردوش دارند که شما در مواقع
نزول وحی حاضر بودید، و معانی مراد از آیات قرآن برای شما تبیین

۱. صحیفه سجادیه، ص ۱۷۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳. نهج البلاغه، ص ۴۷.





شده است، شما امین هستید و باید این امانت را بر امت‌های پس از خود بسپارید. شما می‌دانید آیه ولایت در شأن چه کسی نازل شده است، آیه تطهیر از آن کیست، و مصداق اولوالامر چه کسانی هستند، شما ده‌ها و بلکه صدها روایت در شأن و مقام علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده‌اید، شما از مصداق آیات نفاق نیز آگاه‌اید پس به آنچه می‌دانید عمل کنید و در آنچه امین آن قرار گرفتید خیانت نکنید. اما کسی این پیام فاطمه زهرا علیها السلام را دریافت نکرد و واکنشی در برابر آن نشان نداد، در اولین اقدام سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را سوزاندند و از کتابت سنت الهی نهی کردند. زبان آنان را حاکمیت ترس و تهدید بست و احادیثی که بیانگر آیات قرآن بود و می‌توانست امت‌های بعدی را راهگشا باشد و از اختلاف‌ها جلوگیری کند توسط دانایان به آن کتمان گردید و شد آنچه نباید می‌شد و با بیانی که از حضرت امیر علیه السلام نقل شد حاملان کتاب، کتاب را وا گذاشتند و دین اسیر دست اشرار گشت: «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا بِأَيْدِي الْأَشْرَارِ» که آن را ابزار دنیاپرستی و هواپرستی خود قرار دادند.

۳- «زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ وَعَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ وَبَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ؛ شما نگهدارنده حق خدا در نزدتان هستید و پیمانی که با شما بسته شده و جانشینی که بر شما قرار داده شده است».

زعیم: ضامن، کفیل، نگهبان

استخلفه: جعله خلیفه: ^۲ او را خلیفه و جانشین قرارداد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. الصحاح (جوهری)، ج ۴، ص ۱۳۵۷.



نگهبانان حق الهی

«زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فِيكُمْ».

خداوند برای خود حقوقی برگردن انسان‌ها و علی‌الخصوص اهل ایمان قرارداد داده است که برخی از این حقوق عام هستند و همه در آن مساویند و برخی از حقوق الهی بر عهده گروه یا فرد خاصی است که می‌بایست ادا کنند و آن را محافظت نمایند. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطاب به مردمی که پیامبر خدا را دیده‌اند و پیام او را شنیده‌اند و با او بیعت کرده و پیمان بسته‌اند، یادآور حقی می‌شود که این مردم و در پی آنان امت اسلام تا قیامت باید نگهبان این حق باشند. واژه «زعیم» به معنای ضامن و کفیل و نگهبان است اما این حق چیست که باید پاس بدارند، درد و جمله بعدی حق الهی تفسیر شده است به «عهد الهی» و «بقیه» ای که خداوند آن را خلیفه بر مردم قرار داده است.

الف) عهد و پیمان الهی

«عَهْدٌ قَدَّمَهُ إِلَيْكُمْ»

در قرآن کریم مصداق عهد الهی دو چیز شمرده شده است:

۱. عبادت و بندگی خدا و عدم بندگی شیطان آنجا که

می‌فرماید:

«لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ





مُيِّنٌ * وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ؛ ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید که او برای شما دشمن آشکاری است و تنها مرا پرستید که این راه مستقیم است».

مراد از عهد در خطبه حضرت زهرا علیها السلام که مخاطبان خود را به رعایت آن فرا می خواند این عهد نیست، زیرا این عهد الهی برای همه انسان ها از گذشته تا آینده است و کسی هم منکر این عهد نیست بلکه سخن از عهدی خاص است که خداوند با این امت بسته است و آنان به این عهد و پیمان پاسخ داده اند، و باید بر آن وفادار باشند.

۲. امامت و ولایت آنجا که خداوند در آیه ۱۲۴ سوره بقره، حضرت ابراهیم را «امام» قرار می دهد: **«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»** و ابراهیم از خداوند می خواهد که این امامت را در بخشی از ذریه اش نیز قرار دهد، خداوند در جواب او می فرماید: **«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»** عهد من به ظالمان نمی رسد». پس خداوند از امامت به عنوان «عهد» خود یاد می کند و تحقق آن را به جعل و قرار دادن خود می داند و آن را مانند رسالت امری فراتر از درک و انتخاب بشر قرار داده است؛ زیرا امام کسی است که هدایت انسان ها را به عهده می گیرد: **«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»** و خدا می داند چه کسی هدایت شده است تا قابلیت هدایت کردن انسان ها را داشته باشد. مگر می شود با رأی و انتخاب مردم دانش پزشکی در کسی



تحقق یابد، و مگر می شود با رأی و انتخاب مردم عدالت و عصمت در کسی پدید آید. تحقق دانش و اخلاق در فردی، فرایند خاص خود را دارد. امامت نیز این گونه است که امام آن فرد شایسته‌ای است که از علم موهوبی ربوبی و از عصمت الهی برخوردار است لذا خداوند به او اذن در هدایت انسان‌ها می‌دهد.

از این روی خداوند از این مقام رفیع تعبیر به «عهد» می‌کند و بیان می‌دارد که عهد من به ظالمان نمی‌رسد. این عبارت به گونه‌ای واگوی برخی از ابعاد شخصیتی امام است؛ زیرا ظلم در قرآن شامل شرک که ظلم به خدا و گناه غیرقابل آمرزش است و نیز ظلم به نفس که مصداق گناه است و ظلم به دیگران می‌شود و امام کسی است که هیچ‌گونه ظلمی در ساحت وجودی او نیست. در او ذره‌ای شرک نیست و از او هیچ گناهی صادر نمی‌شود و معصوم است؛ زیرا اگر گناهی از او صادر شود مصداق ظلم به نفس است. تنها خدا می‌داند چه کسی این‌گونه است و از طرفی یکی از شئون امامت برپایی عدل و قسط است همان‌گونه که از اهداف بعثت انبیاء شمرده شده است و چگونگی امامی که می‌خواهد برپاکننده عدل باشد خود مرتکب ظلم شود و باید توان علمی و عملی ظلم‌زدایی و برقراری عدل در جامعه را داشته باشد.

پس در فرهنگ قرآن امامت از مصادیق آشکار عهد الهی است که مسلمانان صدر اسلام از امام و امامت در اسلام آگاه





بودند و همگی در روز غدیر خم با ولی خدا و امام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بستند. اگر سوره مائده را که از آخرین سوره های نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله است، مورد مطالعه قرار دهیم و در اطراف آیات کانونی و بی نظیر آن که درباره ولایت امیرمؤمنان علیه السلام است مانند: آیه اِکْمَال «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^۱، و آیه ابلاغ: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»^۲، و آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۳، تدبر نماییم خواهیم دید که از یکسو سخن از میثاق و وفای به عهد است آنجا که خطاب به «الَّذِينَ آمَنُوا» می فرماید: «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۴.

از نعمت خدا بر خود یاد کنید و این همان نعمتی است که در چند آیه پیشین از آن به «إتمام نعمت» در روز غدیر تعبیر نمود. همان نعمتی است که با میثاق و عهد و پیمان همراه است و

۱. «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم»، سوره مائده، آیه ۳.

۲. «ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای»، سوره مائده، آیه ۶۷.

۳. «ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند»، سوره مائده، آیه ۵۵.

۴. «و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و [نیز] پیمانی را که شما را به [انجام] آن متعهد گردانیده، به یاد آورید، آنگاه که گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و از خدا پروا دارید که خدا به راز دلها آگاه است»، سوره مائده، آیه ۷.



از مسلمانان پیمان گرفته شده و آنها نیز پیمان بستند و گفتند شنیدیم و اطاعت خواهیم کرد. خداوند آنان را به تقوا سفارش می‌کند و می‌فرماید: خدا از درون سینه‌ها آگاه است و این دو عبارت می‌رساند که پیمان و شنیدن و قول دادن آنها ظاهری بوده است. از سوی دیگر در همین سوره در کنار آیاتی که تأکید به وفای به عهد دارد، نقض میثاق و پیمان شکنی امت‌های قبل را ذکر می‌کند و بر مسلمانان را از پیروی از آنها برحذر می‌دارد. به تعبیری دیگری می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر ایمانتان واقعی است نباید دین خود را به استهزاء و بازی بگیرید و کفار را اولیای خود قرار دهید.^۱ و از ارتداد امت‌های پیشین و پیمان شکنی آنها، درس عبرت بگیرید. سپس آیات این سوره از ارتداد و بازگشت مسلمانان به جاهلیت، و شتاب به سوی کفر آنانی که می‌گویند ایمان آورده‌ایم ولی در واقع ایمان نیاورده‌اند و از پیمان شکنی و خیانت مسلمانان به این عهد و میثاق الهی خبر می‌دهد.

پس «عهد الهی» طبق آیات سوره مائده چیزی جز ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) نیست و نیز خبر از پیمان شکنی و پشت پا زدن مسلمانان به این عهد در این سوره بسیار گویا و روشن بیان شده است.

ب) خلیفه الهی

۱. سوره مائده، آیات ۱۳ و ۵۷.





«بَقِيَّةٌ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ»

دومین حق الهی که مؤمنان باید به آن پایبند باشند بقیه و به جای مانده‌ای است که خداوند آن را خلیفه بر مؤمنان قرار داده است.

بقیه و به جای مانده پس از پیامبر ﷺ طبق نص حدیث متواتر ثقلین دو چیز است: کتاب خدا و عترت پیامبر ﷺ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي»: آنچه را پیامبر ﷺ در میان امت به جای گذاشته است همان بقیه و به جای مانده الهی است؛ زیرا پیامبر ﷺ جز به دستوری الهی و بر اساس وحی سخن نمی‌گوید، لذا دو خلیفه پیامبر ﷺ یعنی قرآن و عترت ﷺ دو خلیفه خداوند می‌باشند. قرآن خلیفه الهی است زیرا کلام اوست و عترت ﷺ خلیفه الهی است؛ زیرا تنها آنان دانیان به کلام الهی و آشکارکنندگان امر و نهی و اراده الهی و مجریان و اقامه‌کنندگان آن هستند.

حضرت زهرا ﷺ در ادامه خطبه به این دو اشاره می‌کند: آنجا که به بیان ویژگی‌های قرآن با تعبیر «کتاب الله الناطق» می‌پردازد و به ضرورت و جایگاه امامت در عبارت: «طَاعَتَنَا نِظَاماً لِلْمِلَّةِ؛ اطاعت ما اهل بیت و عترت پیامبر ﷺ نظام بخش دین است» اشاره می‌فرماید.

در حدیث ثقلین «کتاب خدا و عترت» دو باقیمانده‌ای

۱. سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۱، ص ۱۷.



هستند که هرگز از هم جدا نمی شوند و تمسک به هر دو مایه هدایت است. اگر در جامعه ای تنها قرآن باشد و عترت مهجور گردد باید پذیرفت که قرآن هم مهجور می گردد زیرا قرآن بدون عترت هادی نیست. تمام فرق اسلامی خود را به قرآن منتسب می دانند و برای آراء و افکار خود به قرآن استناد می کنند ولی از آنجا که قرآن را از زبان عالم به آن نیاموخته اند دچار کژفهمی نسبت به قرآن و کژراهی از مسیر قرآن شده اند. لذا بدون بهره مندی از عالمان قرآن که عترت طاهرین هستند جز ضلالت و جهالت نصیبی نخواهد بود.

مهجوریت قرآن

قرآن در عین آنکه آیات محکمات و روشنی دارد، کتابی لایه لایه و تودرتوست. فهم معنای کامل آن برای همگان میسر نیست. خاصه تفسیر و تبیین حکمت و حکم آن نیازمند علمی مصون از خطاست که تنها در نزد راسخان در علم است. قرآن دارای متشابهات است، که تنها معلمی که خدا معین فرموده است می تواند پرده از اسرار آن برکشد. یکی از حکمت های وجود متشابهات قرآن، نیاز به روشن سازی معانی آن است که وجود معلم را برای آن ضروری می سازد. قرآن نیز می فرماید:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» تفسیر آن را جز خدا و

۱. سورة آل عمران، آیه ۷.





راسخان (ریشه داران) در علم کسی نمی‌داند».

اما افسوس، علی بن ابی طالب علیه السلام را که پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او فرمود:

«عَلَيَّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ؛^۱ علی علیه السلام با قرآن است و قرآن هم با علی علیه السلام است».

و آن امامی را که فرمود:

«أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا كَذِبًا وَبَغْيًا عَلَيْنَا؛^۲ کجایند کسانی که می‌پندارند راسخون در علم غیر از ما هستند؟ دروغ می‌گویند و بر ما ستم روا می‌دارند».

در چشمانش خار نهادند و در گلویش استخوان.^۳ و خانه نشینش ساختند تا کسانی را بر کرسی نشانند که فاقد هر دانشی نسبت به قرآن بودند و زمینه مهجوریت قرآن را با جداسازی عالم به قرآن از قرآن فراهم ساختند. برای روشن شدن این مطلب لازم است به آیات ۲۷ تا ۳۱ سوره فرقان بنگریم که از مهجوریت قرآن و عوامل آن یاد می‌کند:

«وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا * وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ

۱. امالی (طوسی)، المجلس السادس عشر، ص ۴۶۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴، ص ۲۰۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.



قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا. وروزی را که ظالم دودست خود را [از شدت حسرت] بگزد و بگوید: ای کاش با رسول راهی را پیش گرفته بودم، وای بر من، کاش فلانی را به دوستی نگرفته بودم، او مرا از ذکر (قرآن و حق) پس از آمدن آن گمراه ساخت و شیطان همواره انسان را خوار و زبون می‌کند، پیامبر گفت: پروردگارا، قوم من قرآن را رها کردند، این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم و پروردگارتو برای هدایت و نصرت کافی است».

مهجوریت قرآن یعنی نفهمیدن یا کژفهمیدن، و عمل نکردن و اقامه ننمودن آن. و طبیعی است زمانی فهم درست از قرآن محقق می‌شود که از عالم به کتاب آموخته گردد. جدا سازی عالم به کتاب یعنی جداسازی عترت از قرآن و این اولین گام مهجوریت قرآن است. اقامه و پیاده کردن قرآن نیز به دست کسی است که عالم به آن باشد زیرا با برداشت غلط و نادرست از قرآن، اقامه قرآن هم محقق نمی‌شود و نیز برپا دارنده قرآن علاوه بر عالم بودن به آن باید اهل هوی و دنیا نباشد تا در مقام اقامه قرآن منحرف نگردد.

اما عامل این مهجوریت چه کسی یا کسانی می‌توانند باشند؟ آیا یک فرد عادی که قدرتی ندارد می‌تواند چنین کار سهمگینی را انجام دهد؟ مطالعه تاریخ اسلام و قرآن، و دقت در وقایع پس از پیامبر و برخورد جامعه با امیر مؤمنان (علیه السلام) که تنها عالم به قرآن و مقاصد آن





بود، عوامل مہجوریت را آشکار می‌سازد. در آیه فوق الذکر این عامل در قوم پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم است و تعبیر امت ندارد کہ بگوییم بعدها توسط مدعیان پیروی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این کار اتفاق افتاد بلکه تعبیر «قوم» دارد یعنی کسانی کہ از قبیلہ و ہم‌شہری پیامبر بودند اقدام بہ این کار کردند و دیگر آنکہ آن ظالمی کہ از او بہ ظالم، و از دوستش با عنوان «فلاناً» یاد می‌کند در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودہ‌اند کہ ذکر و قرآن بر آنہا آمدہ است و آنہا بہ جای آنکہ راہی با رسول صلی اللہ علیہ وسلم را انتخاب کنند و پیرو ذکر و قرآن باشند راہ شیطان را انتخاب کردند. در ادامہ آیات عبارت «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ» گویای آن است کہ این عوامل دشمنان پیامبر بودند و برای ہر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادہ شدہ است کہ این دشمن یا دشمنان، دشمن شخصی او نیستند کہ دشمن مقام نبوت و پیام نبوت او هستند ولذا در منحرف ساختن مسیر ہدایت و دین او گام بردارند.

عترت یا دومین باقیمانده

در حدیث پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پس از کتاب خدا بہ عترت اشارہ شدہ است کہ با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیہ السلام آغاز و بہ دوازدهمین خلیفہ الہی حضرت مہدی عجل اللہ تعالی فرجہ منتهی می‌شود. آن‌گونہ کہ خود پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در حدیث متواتر دیگری کہ در منابع فریقین آمدہ است فرمود:

«خلفائی اثنا عشر خلیفۃ؛ جانشینان من دوازده نفرند.»



واژه خلیفه در لغت از «خلف» مشتق شده است و طبق گفته صاحب مقاییس اللغة دارای سه معنا است: ۱. چیزی پس از چیزی آید که جانشین و قائم مقام آن گردد؛ ۲. خلاف پیش رو (پشت سر)؛ ۳. تغیر (دگرگونی).^۱ سپس می‌گوید: در «خلافت» معنای اول و در «خلاف وعده» معنای سوم وجود دارد.

معنای اول که جانشینی و قائم مقامی را می‌رساند گاه جانشینی و تأخر و از پی آمدن؛ است مانند آیاتی که می‌فرماید: «جعلکم خلائف» یا «جعلناکم خلائف» که در این آیات اشاره به از پی آمدن زمانی دارد یعنی آیندگان از پی گذشتگان می‌آیند و خدا شما را خلیفه و از پی آمده پیشینیان قرار داد این خلافت بار ارزشی ندارد. گاه تأخر و از پی آمدن وصفی مراد است که ممکن است زمانی هم باشد و آن در جایی است که قائم مقام و جانشین متصف به اوصاف مستخلف است و کار او را انجام می‌دهد مانند آن که پزشکی جانشین پزشک دیگر می‌شود و طبیعتاً کس دیگری که تخصص پزشکی را ندارد حق جانشینی و قائم مقامی پزشک اول را نخواهد داشت. خلافت رسول ﷺ نیز از این گونه است. کسی خلیفه رسول خداست که متصف به اوصاف رسول ﷺ جز مقام رسالت است و شؤون رسالت از تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت (جمعه، آیه ۲) و هدایت و اخراج انسان‌ها از ظلمات به نور (ابراهیم، آیه ۱) در توان او است و این نیز همان است که در این فراز از خطبه

۱. مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۲۱۰.





به آن اشاره شده است یعنی باقیمانده‌ای که خداوند او را خلیفه بر شما قرار داد و این خلیفه هم خلیفه رسول الله ﷺ است یعنی خدا او را خلیفه رسول الله ﷺ در میان شما قرار داد که از عهده او همان کاری برمی‌آید که از عهده رسول الله ﷺ برمی‌آمد.

او هم خلیفه خداست زیرا زمین خالی از وجود خلیفه نیست. حکمت آفرینش انسان بر روی زمین وجود خلیفه است، خلیفه‌ای که همه اسماء را می‌داند و مسجود فرشتگان است،^۱ پس اگر زمین خالی از خلیفه الهی و حجت خداوندی باشد جای اعتراض فرشتگان باقی است که چرا بر روی زمین خلیفه (آن انسانی که دو ویژگی فوق را داشته باشد) وجود ندارد و چرا وعده الهی تخلف یافته است. وعده الهی درباره خلیفه در زمین مقید به زمان خاصی نیست بلکه از حکمت‌های آفرینش انسان وجود خلیفه است و تا زمانی که انسان بر روی زمین است خلیفه خدا نیز وجود دارد.

اما خلیفه خدا بودن معنایش این نیست که خدا غایب شده و خلیفه جانشین اوست؛ زیرا او همیشه حاضر است و ناظر. معنای خلافت الاهی این نیست که خلیفه متصف به صفات مستخلف به معنای تام و کامل آن است؛ زیرا در این صورت او هم خدا می‌شود بلکه مراد از خلیفه الهی این است که اراده خدا و رضایت الهی

۱. سوره بقره، آیات ۳۱ تا ۳۴، در رابطه با قرار دادن خلیفه بر روی زمین و اینکه خلیفه علم «اسماء» دارد و مسجود ملائکه می‌باشد.



در چهره خلیفه متجلی است و بیعت با خلیفه و اطاعت او عین بیعت با خدا و اطاعت با خدا است همان گونه که قرآن فرمود: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ؛** کسانی که با تو بیعت می کنند با خدا بیعت کرده اند» و یا **«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛** هر کس رسول را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است».

رسول خدا ﷺ و عترت طاهرینش علیهم السلام خلفای الهی در زمین به معنای فوق هستند.

عترت پیامبر ﷺ علاوه بر مقام خلافت الهی، خلیفه رسول الله ﷺ نیز می باشند که در اینجا به دلیل بشر بودن رسول الله ﷺ آنان متصف به صفات رسول الله ﷺ غیر از صفت رسالت و نبوت و وحی هستند؛ زیرا رسول ﷺ خاتم النبیین است و پس از او مقام نبوت و رسالت امتداد ندارد و وحی نیز منقطع شده است.

لذا دومین حق الهی که حضرت زهرا علیها السلام از مردم می خواهد که به آن ملتزم و وفادار باشند، خلیفه ای است که خداوند در میان امت قرار داده است که هم خلیفه خداست و هم خلیفه رسول الله ﷺ و مردم می بایست با او بیعت کنند و از او اطاعت نمایند و او را از خلیفه دیگر که قرآن است جدا نسازند.

۱. سورة فتح، آیه ۱۰.

۲. سورة نساء، آیه ۱۰.





قرآن و ویژگی‌های آن

«كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ وَالتَّوْرُ السَّاطِعُ وَالصِّبْيَاءُ اللَّامِعُ»

کتاب گویای خدا، قرآن صادق، نورتابان و پرتو درخشان».

حضرت در این عبارت و چند عبارت بعد به بیان ویژگی‌های قرآن کریم می‌پردازد؛ اما لازم است پیش از پرداختن به شرح عبارت فوق به حوزه‌های مطالعاتی قرآن کریم اشارتی شود. اکثر مطالعات قرآنی در سه حوزه تاکنون انجام پذیرفته است:

۱. متن قرآن: مباحث علوم قرآنی که عبارت است از مجموعه‌ای از اطلاعات و آگاهی‌ها درباره متن قرآن از اعجاز متنی، عدم تحریف متن، قرائت‌های گوناگون متن، وجود نسخ در متن و مانند این امور و نیز مباحث ادبی و زیباشناختی از شاخه‌های مطالعات مرتبط با متن قرآن است.

۲. روش‌های وقواعد فهم قرآن: به این دانش در عصر حاضر بیش از گذشته پرداخته شده و هدف آن روشمندسازی تفسیر و برداشت از قرآن است.

۳. معارف قرآن: شامل آموزه‌ای ناب و برین و گوناگون قرآن کریم است، که اهتمام کتب تفسیر، تلاش برای دستیابی به معارف و آموزه‌های قرآنی است.

دانش‌های فوق، زمانی ارزشمند است که در محدوده «نگریستن به قرآن» نماند بلکه به «نگریستن با قرآن» و زندگی با آن بیانجامد.



«نگریستن با قرآن» نگریستن و کاویدن تشنه کامان حقیقت است نه تشنه نامان شهرت طلب، دردمندان خودیابی و خودسازی است نه بیماران خود شیفتگی و خودنمایی. حکمت نزول قرآن این است که دانش‌ها و تدبیرها منتهی به انس و ارتباطی با قرآن شود که زمینه‌ساز خروج از ظلمت‌ها به نور گردد: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و الا مطالعات نظری اگر در راستای صرف نگریستن به قرآن باشد و نه نگریستن با قرآن، پرده‌برداری از آن عین پرده‌نهی بر آن خواهد بود. اینک به بیان برخی از ویژگی‌های قرآن در این راستا از منظر امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌پردازیم:

۱. انسان با قرآن به استغنای روحی می‌رسد: «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لَاحِدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنَى؛ بدانید احدی پس از با قرآن بودن احساس نیاز نمی‌کند و کسی را بدون قرآن بی‌نیازی حاصل نگردد»؛

۲. قرآن نیکوترین وسیله برای روی آوردن به خداست: «إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ»؛

۳. قرآن ریسمان استوار الهی است که انسان‌ها را از چاه ظلمت به اعلیٰ علین روشنایی بالا می‌برد، «فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ»؛

۴. قرآن جلا بخش قلب‌هاست آن‌گاه که از غفلت‌ها و خطاها زنگار گرفته باشد و دل‌هایی که در زمستان دوری از خدا منجمد گشته‌اند بهاری و خرم و شکوفا می‌سازد: «وَفِيهِ رَيِّعُ الْقَلْبِ وَنَبَاتُ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ»؛





۵. شگفتی‌های قرآن پایان ناپذیر است و تاریخ انقضایی برای آن نیست «وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِئُهُ».

در ادامه به شرح عبارت حضرت زهرا علیها السلام در بیان ویژگی‌های قرآن می‌پردازیم.

کتاب الله الناطق والقرآن الصادق

بیان ویژگی‌های قرآن در خطبه حضرت زهرا علیها السلام با رویکرد تغییر و تحول است. تغییر مسیر انسان و تحول او از مرتبه ظلمانی به نورانی است. لذا اوصاف بیان شده از صدق و نطق، نور و ضیاء، نجات و رستگاری، قائد و راهبر بودن قرآن به سوی خشنودی و رضوان الهی واگوی همین رویکرد است.

نام‌های قرآن

بر کتاب آسمانی خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نام‌ها و اوصاف گوناگونی اطلاق شده است که غالب آنها برگرفته از خود این کتاب است. مانند کتاب، قرآن، مصحف، کلام الله، ذکر، نور، فرقان، قول، احسن الحدیث، وحی، آیات، بینات و... و آنچه از همه این‌ها بیشتر شهرت دارد، نام «قرآن» و پس از آن «کتاب الله» و «کلام الله» است.

کتاب الله الناطق

«کتاب» مصدر است و در اصل به معنای گردآوردن و ثبت کردن است، ولی معنای مشهور و پرکاربرد آن نوشتن و یا نوشته



(مصدر به معنای اسم مفعول: مکتوب؛ نوشته شده) است.

واژه کتاب حدود ۴۷ بار در قرآن کریم بر خود قرآن اطلاق شده است، مانند: «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ»^۱، «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِمْ»^۲، «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۳. اما چرا به قرآن واژه «کتاب» اطلاق شده است و وجه تسمیه قرآن به «کتاب» چیست؟ برخی علت نامگذاری را براساس معنای اصلی کتاب که گرد آوردن است می‌دانند از آن جهت که قرآن جامع و گردآورنده انواع قصص، احکام، اخبار و معارف است و به طریق ویژه ای نیز گرد آمده است به آن کتاب گفته شده است.^۴ گروه دیگری معنای کتاب را همان معنای مشهور و رایج (نوشته شده: مکتوب) دانسته‌اند اما در وجه تسمیه قرآن به کتاب نظرات گوناگونی را ارایه داده‌اند؛ مانند آنکه واژه کتاب پس از نزول تعدادی از سوره قرآن و نگاشته شدن آن، اطلاق شده است و یا مراد از مکتوب بودن قرآن مکتوب بودن در کاغذ نیست بلکه مکتوب بودن در لوح محفوظ است یعنی آیاتی که نازل شده و بر پیامبر ﷺ قرائت شده است از مصدری نازل شده که در آنجا مکتوب بوده است و آن مکتوب تنزل یافته و در کسوت الفاظ عربی خود را نمایان ساخته است. شاید بتوان گفت اطلاق کتاب بر قرآن از آن جهت است که یکی از معانی

۱. سوره بقره، آیه ۲.

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

۳. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۴. البرهان (زرکشی)، ج ۱، ص ۳۱۷.





کتاب ثبت کردن است و چون قرآن ثابت است زیرا حق است (حق یعنی ثابت و بدون زوال) و پس از حق باطل است و بعد از هدایت ضلالت و گمراهی «فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ» و از آنجا که در قرآن باطل و خطا راه ندارد «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۱ پس هر چه که می‌گوید ثابت و پایدار و غیر قابل زوال است. از این رو بر آن کتاب و کتاب الله اطلاق شده است.

الناطق

حضرت فاطمه علیها السلام کتاب خدا را به «ناطق» توصیف فرمود، ناطق از نطق (سخن‌گوینده) گرفته شده است، یعنی کتابی که گویا است. معمولاً کتاب متصف به صامت بودن است در برابر زبان که ناطق است، اما قرآن در عین آن که کتاب است و نگاشته شده اما ناطق است و مانند گفتار می‌ماند. در نهج البلاغه به این تضاد اشاره شده است: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ»^۲ در عین حالی که صامت است و خاموش اما ناطق است و گویا «از آنجا که نطق از درون گوینده و مراد او حکایت می‌کند و ناطق با نطق خود ما فی الضمیر و مراد خود را به وضوح و آشکارا بیان می‌کند. قرآن نیز مراد خود را بیان کرده است که «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» اما این بیان بودن قرآن و گویایی او یا به نطق آمدنش به

۱. سوره یونس، آیه ۳۲.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۳، ص ۲۵۶.



دو گونه است:

۱. خود از خود می گوید یعنی گاه آیه به تنهایی صامت است و مراد آن روشن نیست اما با کمک آیات دیگر مراد از آیه مورد نظر روشن شده و آیه ناطق و گویا می شود: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»^۱.

۲. دانایان به قرآن مراد از آیات را بیان می کنند همان طور که مولا علی (علیه السلام) می فرماید:

«ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ
أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ
دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا يَبْنِيكُمْ»^۲ این قرآن است آن را به نطق
آوردید او سخن نمی گوید اما من از آن خبر می دهم
همانا در قرآن است علم آینده و سخن از گذشته و
درمان درد شما و نظم و سامان شما است».

همچنین در خطبه ۱۲۵ می فرماید: «إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ
بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ
عَنْهُ الزَّجَالُ»^۳ قرآن خطی است نگاشته شده که با زبان سخن
نمی گوید (مراد خود را بیان نمی کند) و برای او ترجمانی. (زبان
گویایی) لازم است همانان مردان (دانایان به کتاب) از آن سخن
می گویند [و مراد از آیات را بیان می کنند] همان طور که در قرآن

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۲۳.

۳. همان، ص ۱۸۲.





کریم به این مطلب تصریح شده است:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ مَا ذَكَرَ (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه نازل شده است».

القرآن الصادق

نام «قرآن» بیش از نام‌های دیگر این کتاب آسمانی رواج یافته است، نامی که خداوند بر این کتاب نهاده است. و حدود ۵۰ بار در آن ذکر شده است، مانند: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»، «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ»، «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ».

واژه «قرآن» مصدر است و از ماده «قرأ» مشتق شده است و مصدر به معنای مفعول (مقروء: خوانده شده) است مانند کتاب که به معنای (مکتوب: نگاشته شده) بود.

در اینجا قرآن به صفت «صادق» متصف شده است. در قرآن هیچ کذب و خلاف واقعی وجود ندارد؛ زیرا همان‌طور که ذکر شد باطل در قرآن راه ندارد و کذب از اقسام باطل است. پس سخن قرآن در هر عرصه و ساحتی صدق محض است. قرآن محصول فکر و ذهن بشریت نیست که احتمال خطا و کذب در آن راه داشته باشد بلکه وحی الهی و کلام خداوندی است که به هر چیز دانا و بر همه چیز احاطه دارد.

۱. سورة نخل، آیه ۴۲.

البته انسان‌ها در برابر این کلام صادق دوگروه‌اند: برخی تکذیبش می‌کنند و گروهی تصدیق‌کنندگانند.

آنانی که تکذیب می‌کنند روزی صدق آن برایشان آشکار می‌شود؛ زیرا صدق برخی از مطالب قرآن با گسترش دانش بشر ورشد عقلانی او، و صدق وعده‌ها و وعیدهایش در روز واپسین ثابت و آشکار می‌گردد آنجا که می‌فرماید: «هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ؛ این همان آتشی است که دروغش می‌پنداشتند».

النور الساطع والضياء اللامع

ساطع: سطع الصبح یسطع سطوعاً: ارتفع، والساطع: اول ما یشق من الصبح مستطیلاً: ساطع نوری است که در آغاز صبح قبل از فجر به صورت عمودی به بالا می‌رود پس روشنایی بالا رونده و اوج گیرنده است.

لامع: اسم فاعل از لمعان: درخشیدن، و بر روشنایی و درخشندگی فوق العاده و چشم‌گیر گفته می‌شود.

ویژگی دیگر قرآن، نور و ضیاء است. نور و ضیاء هر دو به معنای روشنایی است و تفاوت آن در این است که «ضیاء» آن روشنی است که از خود شیء نورانی می‌تابد ولی «نور» معنایش عام‌تر است. و به روشنایی‌ای که از دیگری گرفته شده است نیز گفته می‌شود همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِیَاءً





وَالْقَمَرَ نُورًا^۱. نور خورشید از خودش است لذا از آن به «ضیاء» تعبیر شده و نور ماه از خودش نیست و از خورشید است لذا «نور» به آن گفته شده است. قرآن از آن جهت نور ساطع است که سرچشمه نورش خداوند است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ بر آن «نور» اطلاق شده است: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»^۳ از سوی خداوند برای شما نور و کتابی آشکار آمد» و از آن جهت که روشنی بخش و نسبت به ماسوای خدا نوربخش است و نه نورگیر، به آن «ضیاء» اطلاق شده است.

ماهیت نور

درباره ماهیت نور بسیار سخن گفته‌اند. برخی آن را چنین توصیف کرده‌اند:

«الظَّاهِرُ فِي نَفْسِهِ وَالْمُظَاهِرُ لغيرِهِ»^۴؛ نور به خودی خود روشن است و روشن کننده غیر خود است».

هنگامی سبزی و سرخی چیزی پیداست که نور بدان بتابد وگرنه در تاریکی رنگ و روی چیزی پیدا نیست. پس برای دیدن و تشخیص هر چیزی نیاز به نور است، اما برای تشخیص نور، چیزی لازم نیست. نور به ذات خود روشن است و موجب

۱. سوره یونس، آیه ۵.

۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۳. سوره مائده، آیه ۵.

۴. وافی، ج ۱، ص ۳۸۳.



روشنایی چیزهای دیگر می شود.

روشنایی قرآن نیز به معنی این است که قرآن به ذات خود روشن است و چیزی آن را روشن نمی کند. برای فهمیدن قرآن نیاز به فلسفه و عرفان و علوم دیگر نیست. اگر چیز دیگری قرآن را روشن می ساخت دیگر قرآن نور نمی بود. قرآن از غیر خودش بی نیاز است و جایی نیز که قرآن خود را کتاب تعلیمی و تبیینی می نامد و ضرورت وجود عالم و معلم قرآن را گوشزد می کند از آن جهت است که نور را بینایان می بینند و با نور آن، حقایق را مشاهده می کنند والا نابینایان و نادانان از این نور بی خبرند. مَبِّينٌ و معلم قرآن، هم سنخ قرآن و از جنس نور است؛ زیرا دارای چشم گشوده و بینا به حقایق قرآن است. در واقع، کار معلم پرده برداشتن و کنار کشیدن ابرهای اوهام و هواها از حقایق قرآن است. امام رضا علیه السلام فرمودند:

«إِذَا حَدَّثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؛ هَرَانْجَه
به شما می گویم، برای آن از قرآن شاهد بخواهید،
برایتان می آورم».

از این سخن امام می توان فهمید که کلام معصوم تفسیر قرآن است.

اما دانش های دیگر ممکن است در فهم قرآن مؤثر باشند اما قرآن برای شناخت خود، آنها را وسیله قرار نداده است.

۱. کافی (اسلامیه) ج ۱، ص ۶۶.





قرآن روشنی‌بخش و روشن‌کننده حقایق است که انسان با فهم آنها بصیرت می‌یابد و نیز روشن‌کننده راه کمال و رشد است که انسان باید براساس آن حرکت کند، لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«النُّورُ الْمُقْتَدَى بِهِ؛^۱ قرآن نوری است که باید به آن اقتدا نموده و از آن پیروی کرد».

قرآن نور خداست و نور الهی خاموش نمی‌شود.

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُّورِهِ»^۲ می‌خواهند با دهن‌های خود نور خدا را خاموش کنند و حال آنکه خداوند نور خود را کامل خواهد گردانید».

بنابراین، هر که بخواهد به قرآن شبهه وارد کند، علاوه بر اینکه پاسخ شبهه او در قرآن است، خود این شبهه موجب آشکارتر شدن نور قرآن و افزایش قدر آن است. «عدو شود سبب خیر، اگر خدا خواهد».^۳ همان‌گونه که موسی در دامن فرعون پرورش یافت. شبهه افکنان با شبه‌افکنی خود سبب می‌شوند که قرآن‌پژوهان با ژرف‌اندیشی بیشتری در قرآن بنگرند و به حقایقی تازه‌تری دست یابند.

البته ماهیت نوری قرآن به معنای آشکاری آن برای همگان نیست؛ زیرا همان‌گونه که ابرها حجاب در برابر نور خورشید

۱. نهج البلاغه، ص ۲۲۳.

۲. سوره صف، آیه ۸.

۳. صائب تبریزی.



می‌شوند گناهان و عیوب نیز مانند ابرها، مانع دریافت معارف نورانی قرآن می‌گردند. برای رسیدن به نور قرآنی باید این حجاب‌ها را از میان برداشت. قرآن نیز می‌فرماید: «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ»^۱، یعنی، فرد برای راهیابی به معارف نورانی کتاب (قرآن) باید نفس خود را تزکیه کند.

باید صفحه وجودمان را از زنگار پاک کنیم تا نور در آن منعکس گردد. می‌باید صیقل یابیم، تزکیه شویم تا دستگاه دل ما توانایی دریافت معرفت را بیابد. امام سجاده علیه السلام در دعای ختم قرآن می‌فرماید که خدایا این حجاب درونی را که ساخته نفسانیات است از دل ما بردار، تا فهم عجایب و شگفتی‌های قرآن به دل ما برسد:

«حَتَّى تُوصِلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ»^۲

حجاب دل گاهی درونی و حاصل گناهان است و گاهی نیز بیرونی و برآمده از آراء و عقاید باطل است. از این رو فهم معارف برین قرآن، نیازمند پاکسازی و آماده‌سازی برای دریافت است. از سوی دیگر، نور قرآن پیروی و اطاعت را می‌طلبد نورتابیده شده است تا بنگریم و دل ببندیم و حرکت کنیم نه آنکه چشم رابندیم و بایستیم. از این رو، خداوند می‌فرماید:

۱. سوره جمعه، آیه ۲.

۲. صحیفه سجاده، دعای ۴۲، ص ۱۷۸.





«فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»^۱ به خدا و رسول او و نیز نوری که [با او] فرو فرستادیم ایمان آورید». [نگریستن و دل بستن و ایمان آوردن].

گام بعدی پیروی از این نور است.
«وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ»^۲ و از نوری که به همراه او فرو فرستاده شده پیروی کنید. [حرکت کردن و پیروی نمودن].
و در ادامه می‌فرماید:

«وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۳ [در صورت پیروی از این نور] آنها رستگار می‌شوند».

حاصل سخن اینکه هرکسی لیاقت دریافت نور قرآن را ندارد.
«يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»^۴ [خداوند] هر که را خواهد به نور خود هدایت می‌کند».

«وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ»^۵ و خداوند هر که را نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود».
«وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۶ و [قرآن] ستمکاران را جز زیان نمی‌افزاید».

کسی که در تاریکی ستمکاری اش به سر می‌برد، قرآن چیزی جز زیان برای او به ارمغان نمی‌آورد؛ زیرا قرآن با ستم سازگار

۱. سوره تغابن، آیه ۸.

۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۳. سوره نور، آیه ۴۰.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۲.



نیست و تا زمانی که اوستم می‌کند، توانایی دریافت مفاهیم قرآن را ندارد. چنین کسی دلش ظلمانی است و ظلمت با نور سازگار نیست. شاید دلیل برداشت‌های گوناگون و متفاوت از قرآن مربوط به درون‌مایه خود مفسر است که آیا آن مفسر، اهل ظلمت است یا نور. بی‌تردید، کسی که دلش ظلمت‌کده باشد، استعداد دریافت انوار قرآن را نخواهد داشت.

تعبیر «ساطع» و «لامع» برای نور قرآن اشاره به این دارد که نور آن ساطع است و با معنایی که از «ساطع» ایریه شد نور قرآن نور اوج دهند و روشن‌کننده افق‌های برتر و دور دست‌تر در حقایق و معارف است. «لامع بودن» به معنای درخشندگی و چشم‌گیری آن نور است یعنی جاذبه قرآن هیچ‌گاه کم سونمی‌شود. با نگاه به حجم تحقیقاتی که مفسران و قرآن‌پژوهان در طول اعصار و قرون انجام داده‌اند درمی‌یابیم که همواره شگفتی‌ها و معارف قرآنی چشم‌همگان را با رویکردهای مختلف و از ابعاد گوناگون خیره و مبهوت خود ساخته است که مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «لَا تَنْقُضِي عَجَائِئُهُ؛ شگفتی‌های قرآن پایان نمی‌پذیرد».

ارتباط با قرآن

«بَيِّنَةُ بَصَائِرِهِ، مَنكشِفَةُ سَرَائِرِهِ، مَنجَلِيَّةُ ظَوَاهِرِهِ»

بصیرت‌های (قرآن) روشن، باطن آن قابل انکشاف و ظاهر آن آشکار است.





دوگونه ارتباط با قرآن است: ۱. ارتباط معرفتی؛ ۲. ارتباط عملی.

حضرت علیه السلام در سه عبارت فوق به ارتباط معرفتی و شناختی با قرآن اشاره فرموده‌اند و سه عبارت بعدی «مُعْتَبَرَةٌ بِهِ أَشْيَاءُ...» که در ادامه خطبه می‌آید، به بیان ارتباط عملی با قرآن می‌پردازند.

۱. ارتباط معرفتی با قرآن

در بُعد شناختی، قرآن دارای بصائر و ظواهر و بواطن است. برخی از معارف آن آشکار و برخی پنهان است. برخی درمانگر انگیزه‌ها و برخی هدایتگر اندیشه‌هاست.

«بینه بصائر»

بصائر: جمع بصیرت بر وزن فعیل به معنای اسم فاعل (مبصرات: بیناکننده‌ها) است. این وصف مکرر بر قرآن کریم اطلاق شده است: «قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ- فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»، «هَذَا بِصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»، انسان گاهی به چیزی می‌نگرد اما نگریستن او یا با دقت و دغدغه نیست و یا بی حُقت و وسوسه نیست. هر نگریستنی به بصیرت منتهی نمی‌شود. در نهج البلاغه چنین آمده است: «نَظَرَ فَأَبْصَرَ» بنگرد و در این نگریستن بینا گشته و بصیرت یابد، و آن زمانی است که نگریستن به متنی و یا به واقعیت و یا حقیقتی بدون شائبه انگیزه‌ها و با نیت یافتن



حقیقت باشد. در این صورت نگرستن به بصیرت منتهی می‌شود.

• تفاوت بصیرت و علم، بصائر و ظواهر

بصیرت و علم هم خانواده‌اند، هر دو مطلبی را روشن می‌کنند، اما در بصیرت شدت روشنایی بیشتر است و به گونه‌ای پیدا و هویدا است که گویا آن چیز در برابر دیدگانمان قرار دارد. طبیعتاً بصیرت یا این گونه فهم و دانش از عمل جداناپذیر است، اما علم این گونه نیست. چه بسا علمی که با عمل همراه نیست. پیدا است که این علم بی‌فایده است. در کاربرهای قرآن و حدیثی علم به علم نافع و غیر نافع تقسیم شده و یا گاه عالم از آن جهت که به علمش عمل نمی‌کند مورد نکوهش قرار گرفته است. اما واژه بصیرت و فرد بصیر در هیچ کدام از این دو منبع، گونه منفی و نکوهیده ندارد و واژگانی کاملاً مثبت و دارای بار ارزشی است.

نکته دیگر آنکه تفاوت «بصائر» با «ظواهر» که در عبارت بعدی آمده در این است که متعلق (بصائر) در کاربرد قرآنی و روایی بیشتر (راه) و مسیر است، ولی متعلق ظواهر اعم است از مسیر و راه، و شامل حکم و حقیقت و سایر امور نیز می‌شود.

«مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ مُنْجَلِيَّةٌ ظَوَاهِرُهُ»

منکشفه: انکشاف، قابلیت کشف و شناخت؛

سرائر: جمع سریره به معنای اسم مفعول؛ نیت پنهانی و امر

باطنی و درونی؛





متجلیه: از تجلی: وضوح و آشکاری؛

ظواهر: جمع ظاهر؛ آنچه آشکار و هویداست

البته مراد از ظاهر در اینجا ظاهر به معنای اعم است که شامل نص و ظاهر به معنای اخص می‌گردد. و مراد از سرائر همان باطن در مقابل ظاهر است.

در روایات بیان شده است که قرآن دارای ظاهر و باطن است و باطن آن گاه دارای هفت بطن و لایه پنهانی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَلِبْطُنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ؛^۱

برای قرآن ظاهری است و باطنی، و برای باطن آن

باطنی تا هفت بطن است.»

قرآن کتابی آسمانی و کلامی و حیانی است و با سایر کتاب‌ها و سخنان متفاوت است؛ زیرا از یکسوا از ناحیه خداوند نازل شده و کلام خدا با کلام بشر متفاوت است و از سوی دیگر برای هدایت همه انسان‌ها می‌باشد. در همه اعصار و زمان‌ها و با تفاوت ظرفیتی که در فهم و دانش دارند. لذا می‌بایست این کتاب به گونه‌ای باشد که برای همگان مائده‌ای از معانی و حقایق و نشانه‌هایی از هدایت ارائه دهد. لذا ظاهری دارد که آشکار است و برای همگان قابل فهم است و باطنی دارد که برای کسانی که شرایط علمی و معنوی را دارا باشند به سرا پرده آن

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۱.



باطن راه می یابند، آن گونه که از امام حسین (علیه السلام) نقل شده است:

«كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَ
 الْإِشَارَةِ وَاللَّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ
 لِلْخَوَاصِّ وَاللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ»^۱

کتاب خدا بر چهار چیز نهاده شده است: بر عبارت
 و اشارت و لطایف و حقایق. «عبارت» برای عوام،
 و «اشارت» برای خواص، و «لطائف» برای اولیاء، و
 «حقایق» برای انبیاء است.

ظاهر قرآن زیبا است و برای ساحل پیمایان چشم نواز
 است و باطن آن ژرف و عمیق است و برای غواصان علم و
 عمل مرواریدهای حقایق و معارف فراوانی دارد، آن گونه که امیر
 مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِئُهُ
 وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِئُهُ»^۲ قرآن ظاهرش زیبا و باطنش ژرف
 و عمیق است، شگفتی های آن فناپذیر و اسرار آن
 تمام ناشدنی است.

برای روشن شدن این مطلب مثالی ذکر می گردد:

قرآن کتاب تدوین خداست و عالم کتاب تکوین الهی. هردو
 صُنع اوست و به هم از جهاتی همانند و شبیه هستند همان گونه
 که کتاب تکوین و خلقت ظواهری دارد که همگان بدان واقف اند

۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰، حدیث ۱۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸، ص ۶۱.





مانند: گرما و سرما، خورشید و ماه. روشنی و گرمی خورشید، سیر منازل ماه و بسیاری از امور روشن و آشکار طبیعت. اما همین طبیعت آشکار اسرار فراوانی را در خود پنهان دارد که دانشمندان با ابزارهای دقیق و دانش های خود به اکتشاف آن می پردازند و از ظاهر خورشید که جرمی گرم و نورانی است به واقعیت ها و اسرار بیشتری از این پدیده دست می یابند. قرآن نیز چنین است که اسرار و سرائر آن برای راسخان در علم قابل دستیابی است.

علم ظاهر و باطن قرآن تا هفت بطن آن به طور صحیح و مصون از خطا تنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اوست. آن گونه که امام باقر علیه السلام فرمود:

«مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِي أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ ظَاهِرُهُ

وَبَاطِنُهُ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ؛ کسی جز اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله

نمی تواند ادعا کند به همه قرآن، ظاهر و باطن آن،

آگاهی کامل و جامع دارد».

البته همان طور که بیان شد عموم انسان ها از ظاهر قرآن

بهره مند می شوند و قرآن در بخش ارایه طریق مستقیم الهی

بصائر و آشکار است و کسی دچار ابهام و گنگی و سرگردانی

نمی گردد. امام باقر علیه السلام می فرماید:

«فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ؛^۲

هر کس گمان کند که کتاب خدا مبهم (غیر قابل

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۹۰.



فهم) است، هلاک شده و دیگران را به هلاکت انداخته است».

نسبت به باطن قرآن هم کسانی که دارای شرایط فهم هستند نیز به اندازه ظرفیت خود بهره‌مند خواهند شد همان‌طور که در روایت کافی درباره ذریح مُحارِبی آمده است:

محمد بن سنان گوید نزد امام صادق (ع) شرفیاب شدم و عرض کردم: فدایت شوم، معنای گفته خدای عزوجل «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ»^۱ چیست؟ امام فرمود: گرفتن شارب و چیدن ناخن و مانند آن. به او عرض کردم فدایت شوم ذریح مُحارِبی از شما حدیث نقل کرده است که فرمودید: مراد از «لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است و از «لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» مناسک یاد شده است سپس فرمود: هم ذریح راست گفته و هم تو، همانا برای قرآن ظاهری است و باطنی و چه کسی تحمل می‌کند آنچه ذریح تحمل می‌کند»^۲.

۲. ارتباط عملی با قرآن

«مُغْتَبِطَةٌ بِهِ أَشْيَاعُهُ، فَأَيْدٍ إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدٍّ إِلَى النَّجَاةِ إِسْمَاعُهُ»

ارتباط عملی با قرآن همان گوش سپاردن و پیروی از آن است. مغتَبِطَةُ: «اغتباط» از «غِبْطَة»: در اصل به معنای خوش حالی و شادمانی و سرور است همان‌گونه که در حدیث است «مَنْ يَرْزُقْ

۱. سورة حج، آیه ۲۹.

۲. کافی، ج ۴ ص ۵۴۹، حدیث ۴.





خَيْرًا يَخْصُدُ غِبْطَةً^۱ هرکسی بذر خیری بکارد، شادی و سروری درو می‌کند» اما در اصطلاح عبارت است از آرزو نمودن حالت خوش و موقعیت و نعمت خوبی که نصیب دیگری شده است. تفاوت آن با حسادت این است که در حسادت فرد حسود از اینکه فردی دارای نعمت است ناراحت بوده و زوال آن را خواستار است، اما در غبطه خوردن نه از برخورداری دیگری از نعمت، ناراحت است و نه آرزوی زوال آن را در سر دارد بلکه آرزوی داشتن آن را برای خود دارد.

مغبطه در اینجا اسم مفعول است و مراد از آن این است که پیروان قرآن به دلیل مقام و منزلت و خوشحالی که نصیبشان می‌گردد مورد غبطه دیگران قرار می‌گیرند.

أَشْيَاعُهُ: اشیاع جمع الجمع شیعه به معنای پیرو است؛ جمع شیعه: شیع و جمع الجمع آن اشیاع است.

مؤدّ: مؤدی، اسم فاعل است به معنای آداء کردن، انجام دادن، و رساندن.

استماع: شنیدن و گوش سپردن است. البته مراد از آن صرف شنیدن و گوش دادن نیست بلکه شنیدنی که به عمل و اطاعت منجر شود. در برخی از نسخه‌ها «إسماعه» به جای «إستماعه» آمده است که بروزن افعال است و مراد از آن تلاوت و قرائت قرآن است، چون فرد تلاوت کننده صدای قرآن را به گوش دیگران می‌رساند «إسماع» گفته شده است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۱۹.



• مغتبطه به اشیاءه

پیروان قرآن مورد غبطه قرار می‌گیرند، زیرا در اثر پیروی از آن، نعمت‌ها و فیوضات و حالات خوشی نصیبشان می‌گردد که دیگران در حسرت آن‌اند. همان‌گونه که پیروی از معصومان علیهم‌السلام نیز انسان را به مقام «مغتبطه به» مقامی می‌رساند که خوبان آرزوی داشتنش را در سر می‌پرورانند، آن‌گونه که چنین مقامی نصیب حضرت عباس علیه‌السلام گردید. امام سجاد علیه‌السلام درباره وی می‌فرماید:

«إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً مَّنْزِلَةً يُعْطِيهِ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^۱ همانا برای عباس علیه‌السلام منزلت و جایگاهی نزد خدای تبارک و تعالی است که همگی شهدا در روز قیامت بدان غبطه می‌خورند».

امیر مؤمنان علیه‌السلام در خصوص پیروی قرآن می‌فرماید:

«قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زَمَانِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقُلَهُ وَ يُنْزَلُ حَيْثُ كَانَ مَنَزِلُهُ؛^۲ (بنده خالص و محبوب خدا) زمام خودش را به قرآن داده است و قرآن را هبر و امام اوست به هر جا که قرآن وارد شود او نیز (در پی قرآن) وارد می‌شود و هر جا که قرآن فرود آید او نیز آنجا فرود آید».

۱. امامی (صدوق)، ص ۴۶۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۷، ص ۱۱۹.





باز حضرتش علیه السلام در خطبه ۱۷۶ می‌فرماید:

«أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَىٰ فِي حَزْثِهِ وَعَاقِبَةِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَزْثَةِ الْقُرْآنِ فَكُونُوا مِنْ حَزْثِهِ وَأَتْبَاعِهِ»^۱ هر عمل کننده‌ای گرفتار عاقبت عمل خویش است مگر عمل کنندگان به قرآن پس از عمل کنندگان به قرآن و از پیروان آن باشید».

اینک به بیان چند نکته اساسی در موضوع پیروی از قرآن می‌پردازیم:

نکاتی درباره پیروی از قرآن

الف) گستره پیروی از قرآن

پیروی از قرآن صرفاً در عرصه عمل نیست بلکه در عرصه نظر نیز مصداق دارد لذا بیرون از قرآن به دو گونه: پیروی نظری و پیروی عملی تقسیم می‌گردد:

۱. پیروی نظری: عبارت است از آن که در مقام رأی و اندیشه تابع آموزه‌های قرآن بودن و آراء و افکار بر قرآن عرضه نمودن و نه بالعکس آن گونه که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

«وَاتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَاسْتَغْشَوْا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ»^۲ آرای خودتان را در برابر قرآن متهم به خطا کنید و هواهای نفسانی خود را در برابر قرآن خیانتکارانگارید».

۱. همان، ص ۲۵۲.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۵۲.



پیروان نظری قرآن از یکسو حقایق راستین را از قرآن می‌جویند و قرآن را وا نمی‌نهند تا در پی افکار بشری در یافتن حقایق آسمانی روند، آن‌گونه که در روایت در اوصاف فقیه آمده است: «وَلَمْ يَشْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ؛^۱ فقیه واقعی کسی است که قرآن را رها نمی‌کند تا به غیر قرآن توجه نماید».

از سوی دیگر فقها، قرآن را به عنوان محک و معیار برای سنجش افکار و آرای خود می‌دانند و قرآن را به سوی افکار خود تأویل نمی‌برند.

کرده‌ای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نی ذکر را
۲. پیروی عملی: همان انجام اوامر قرآنی و پرهیز از نواهی آن و بهره‌مندی از مواعظ شافی و کافی قرآن است.

ب) پیروی روشمند و مبتنی بر بصیرت

در قرآن کریم همان‌گونه که تبعیت از هوی نهی شده و به تبعیت از هدی (هدایت الهی) فرمان داده شده است. تبعیت از ظن و گمان نیز نهی شده است: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ»^۲ «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۳ و می‌بایست تبعیت مبتنی بر بصیرت و علم باشد، همان‌طور که حضرت ابراهیم علیه السلام آنگاه که پدرش را دعوت به تبعیت

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۶.

۲. سوره یونس، آیه ۶۶.

۳. سوره نجم، آیه ۲۸.





می‌کند، می‌فرماید:

«يَا أَيَّتُهَا إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» ای پدر، به راستی مرا از دانش [وحی، حقایقی به دست] آمده که تو را نیامده است. پس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم.

و نیز در آیه شریفه:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» بگو، این راه من است، من و پیروانم با بصیرت دعوت به سوی خدا می‌کنیم.^۱ لذا پیروی مبتنی بر بصیرت و علم، اقتضاء آن را دارد که روش و اسلوب و نیز قانون پیروی از قرآن را از خود قرآن و روایت به دست آورده و ملزم به رعایت آن باشیم.

نهی از پیروی از متشابهات قرآن بدون تأویل درست

اولین نکته در پیروی از قرآن این است که محکmat آن پیروی شود و در آیات متشابه براساس ظن و رأی سخن گفته نشود؛ زیرا خود قرآن در آیه هفتم سوره آل عمران فرموده است:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»

۱. سوره مریم، آیه ۴۳.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۸.



او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد، که بخشی از آن آیات محکم است که آنها اساس کتاب هستند و بخش دیگر آن آیات متشابه است پس کسانی که در دل هایشان انحراف است پیروی از متشابهات می‌کنند تا فتنه‌انگیزی کنند و در جستجوی تأویل (و تفسیر نادرستی از آن) هستند در حالی که تأویل آنها (متشابهات) را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند در حالی که می‌گویند: "ما به همه آن ایمان آوردیم همه آن از طرف پروردگار ما است" و جز صاحبان خرد ناب متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را در نمی‌یابند)».

طبق آیه فوق آیات قرآن دودسته است:

۱. برخی آیات آن محکومات است یعنی آیاتی که معنای مراد از آن روشن است و به آسانی می‌توان آن را دریافت نمود و این آیات محکم اساس هدایت و عمل است لذا در حیطه عقاید و احکام به این گونه آیات باید استناد نمود زیرا خطوط روشن هدایت الهی در این آیات تجلی کرده است.

۲. برخی دیگر از آیات قرآن، متشابهات است یعنی آیاتی که معنای مراد از آن روشن نیست و احتمالات گوناگونی در معنای آن داده می‌شود که نیازمند تأویل صحیح و مستند است.

خردمندان از محکومات قرآن پیروی می‌کنند و به متشابهات آن ایمان دارند و دست به تأویل و تفسیر ناروا از آن نمی‌زنند. و می‌دانند دانش تأویل صحیح نزد راسخان در علم یعنی پیامبر ﷺ و اهل بیت طاهرینش علیهم‌السلام است.





تمامی فتنه‌های اعتقادی، اجتماعی و دینی که در اسلام رخ داده است ریشه در پیروی نادرست از متشابهات و کنار گذاشتن محکّمات دارد. آیه متشابه به دلیل احتمالات گوناگونی که در معنای آن می‌رود امکان سوء استفاده و سوء برداشت در آن وجود دارد. منحرفان به جای پیروی از آیات محکّمات با تأویل نادرست از متشابهات آتش فتنه را شعله‌ور نموده و می‌نمایند. مجسمه و مشبّهه وقائلین به رؤیت خدا و جبریّون نمونه این گروه در عرصه عقاید هستند و نیز خشونت‌گرایان و برده‌گیران و جنایتکارانی که به نام اسلام به تخریب اسلام دست می‌زنند نیز از این گروه در عرصه تعامل می‌باشند.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه خود نیز مردم را نسبت به چنین فتنه‌هایی هشدار داده و ریشه آنها را نیز بیان فرموده است:

«وَإِنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سُلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا أَنْفَقَ مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَأَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَّانِ وَصَاحِبَانِ مُضْطَجِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُوٌّو فَالْكِتَابُ وَأَهْلُهُ فِي ذَلِكَ



الزَّمانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسَا فِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَلَيْسَا مَعَهُمْ
لِأَنَّ الضَّلَالَهَ لَا تُؤَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَ
الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَافْتَرَقُوا [عَنِ] عَلَى الْجَمَاعَةِ
كَأَنَّهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ فَلَمْ يَبْقَ
عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَزَيْرَهُ؛
هر آینه، بعد از من روزگاری بر شما خواهد آمد که
در آن هیچ چیز پنهان تراز حق، و آشکارتر از باطل
نباشد و دروغ بستن به خدا و پیامبرش از هر چه
رایج تر باشد. در نزد مردم آن زمان، کالایی کاسدتر
از قرآن نیست، آن گاه که آن را چنان که هست
بخوانند (و معنا کنند)، و باز کالایی پر رونق تر از
قرآن نخواهد بود، آن گاه که معنایش را تحریف
کنند. درس‌زمین‌ها چیزی ناشناخته تراز کارنیک،
و شناخته تر از زشت‌کاری نباشد. حاملان قرآن،
قرآن را واگذارند. و حافظان قرآن، قرآن را به فراموشی
سپارند. پس در آن روزگار قرآن و اهل آن رانده‌شدگان
و طرد‌شدگان باشند. هر دو در یک راه روان باشند و
کس آن دورا پناه نداده و احترام ننماید. در این
روزگار، قرآن و اهل آن در میان مردم اند ولی در میان
مردم نیستند، با مردم اند ولی با مردم نیستند. زیرا
گمراهی و هدایت با هم سازگاری ندارند، هر چند
در کنار هم باشند. آن قوم بر جدایی از قرآن اتفاق





کرده‌اند و از اهل قرآن خود را به یک سوکشانده‌اند.
گویی، که آنها پیشوای قرآن‌اند، نه قرآن پیشوای
آنها. در نزد ایشان، از قرآن جز نامی باقی نماند و از
آن جز خط و نوشته هایش را نشناسند».

نهی از پیروی از قرآن بدون عترت

نکته دوم در پیروی از قرآن این است که همان‌گونه که
پیامبر ﷺ در حجة الوداع فرمودند: «من دو چیز گران‌بها در
میان شما می‌گذارم کتاب خدا و عترتم و این دوازدهم جدا
نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد شوند و مادامی که به این دو
تمسک جستید هدایت می‌شوید»، پس کسانی که قرآن را به
تنهایی کافی می‌دانند و عترت را به کناری می‌نهند در گمراهی
فرو خواهند رفت؛ زیرا راه هدایت در تمسک به این دو، و عدم
جداسازی این دوازده یکدیگر در عرصه نظر و عمل است؛ زیرا قرآن
کتاب تعلیمی است: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» تا کتاب و
حکمت را بدیشان بیاموزد». و از سه جهت نیازمند معلم است:
۱. معلم قرآن معنای مراد و صحیح آیات را می‌داند و معلم آن
کسی است که قرآن و حدیث، دانش او و شأن معلّمی او را تأیید
کرده است، لذا علم او مصون از خطاست و قابل اعتماد و استناد
است؛ ۲. معلم قرآن بطون و لایه‌های زیرین معنایی قرآن را

۱. سورة جمعه، آیه ۲.



می‌داند؛ ۳. معلم قرآن که همان راسخون در علم هستند تأویل صحیح آیات متشابه را می‌داند و بلکه یکی از حکمت‌های وجود آیات متشابه در قرآن این است که مسلمانان و کسانی که می‌خواهند قرآن را به درستی بفهمند، بدانند که آیاتی در قرآن است که بدون عالم و دانای به آن قابل فهم صحیح نیست و اگر به عالم قرآن مراجعه نشود زمینه برداشت غلط و فتنه‌انگیزی پدید می‌آید. براین اساس در جستجوی عالم به قرآن برآید و طبق خود قرآن و احادیث معتبر، آنان را شناسایی کرده و از سقوط در ورطه تفسیر به رأی و تأویل ناروا نجات یابند.

به گفتاری در این زمینه که مرحوم کلینی در کافی نقل نموده است توجه نمایید:

منصور بن حازم خدمت امام صادق علیه السلام می‌رسد و بخشی از عقاید خود و مناظره‌ای که با اهل عامه داشته است را به امام علیه السلام عرضه می‌کند و حضرت علیه السلام آنها را تصدیق می‌نمایند. وی در رابطه با عدم انفکاک قرآن و عترت چنین می‌گوید:

به مردم گفتم: می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ناحیه خداوند حجت بر خلقش است؟ گفتند: آری. گفتم: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود چه کسی حجت بر خلقش پس از اوست؟ گفتند: قرآن.

من در قرآن نگریستم دیدم مرجئه، قدریه،^۱ و زندیقی که ایمان

۱. دو فرقه انحرافی می‌باشند.





به قرآن ندارند به وسیله قرآن استدلال می‌کنند به گونه‌ای که با همین استدلال بر مخالف خود غالب می‌گردند از اینجا دانستم که قرآن بدون قیم (کسی که دانای به مراد قرآن و اسرار و حقایق آن است) حجت نخواهد بود و آنچه او درباره قرآن (و معنای مراد از آن) بگوید حق خواهد بود.

سپس به آنها گفتم: قیم قرآن چه کسی است؟
آنان گفتند: ابن مسعود می‌داند، و عمر می‌داند و حذیفه می‌داند.

گفتم: همه قرآن را می‌دانند؟

گفتند: خیر

و من نیافتم احدی را که اعتراف نکند به این که تنها علی علیه السلام همه قرآن را می‌داند و وقتی چنین است که دیگران در برابر قرآن این گونه‌اند: که یکی گوید: نمی‌دانم، و آن دیگری هم گوید: نمی‌دانم و... و تنها او (علی علیه السلام) است که می‌گوید: «من می‌دانم». پس شهادت می‌دهم که علی علیه السلام قیم قرآن است و اطاعت او واجب است و او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت بر مردم است و آنچه او درباره قرآن گفته است حق است.

امام علیه السلام فرمود: خدای تو را رحمت کند.^۱

انحرافی که در سطوح مختلف اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی و... پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در جهان اسلام پدید آمد و به مرور

۱. اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب الاضطرار الی الحجة، ص ۲۲۴، حدیث ۲.



بیشتر گردید تا جایی که به تعبیر صاحب شریعت: «لَا يَتَّقِي
مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَشْمُهُ»: زمانی خواهد آمد که از اسلام جز نام آن
باقی نخواهد ماند، نتیجه عدم رعایت دو نکته یاد شده در این
مختصر است:

یکم: عدم پیروی روشمند و مبتنی بر بصیرت از قرآن: و
نتیجه آن به جای موافقت با قرآن مخالفت با آن است.
دوم: جداسازی عترت از قرآن: و نتیجه آن جز گمراهی و دوری
از مرادات قرآنی نخواهد بود.

«قَائِدٌ إِلَى الرِّضْوَانِ أَتْبَاعُهُ»:

پیروی از عبارت انسان را به سوی رضوان الهی رهنمون
می سازند.

در عبارت پیشین سخن از ضرورت پیروی از قرآن بود و اینکه
پیروان قرآن به مقامی می رسند که مورد غبطه قرار می گیرند. و در
این عبارت اشاره به این نکته دارد که پیروی از قرآن راه دستیابی
به رضوان الهی است. رضایت الهی از عالی ترین مقاماتی است
که انسان به آن دست یازد. و در قرآن کریم از آن به مقام «رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۱ خداوند از آنان راضی و خشنود است و آنان
نیز از خدا خشنود هستند^۲ تعبیر شده است. همچنین آیه شریفه
«وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»^۳ رضایت الهی از (همه آن نعمت ها) بالاتر

۱. سورة مائده، آیه ۱۱۹.

۲. سورة توبه، آیه ۷۲.





والاتر است»، براین نکته دلالت دارد و راه رسیدن به این مقام از طریق پیروی روشمند از قرآن کریم است. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد پیروی از قرآن در گرو پیروی از عترت است، لذا در زیارت جامعه می‌خوانیم: «يَكُم يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ»^۱ به وسیله شما اهل بیت علیهم‌السلام انسان به رضوان الهی دست می‌یابد.

«مَوْءِدٌ إِلَى النَّجَاةِ اسْتِمَاعُهُ»^۲ استماع و گوش سپردن به قرآن مایه نجات و رستگاری انسان است».

تفاوت سماع و استماع

«سماع» به شنیدن اختیاری و نیز اتفاقی اطلاق می‌شود. شنیدن گاهی اوقات اختیاری است و آن زمانی است که فرد می‌خواهد سخنی و یا صدایی را بشنود و گاه غیر اختیاری و اتفاقی است مانند آنکه صدای موسیقی یا سخن کسی که دوست نداریم بشنویم به گونه ناخواسته و ناگهانی به گوش انسان می‌رسد، ولی «استماع» شنیدن اختیاری است و به طور طبیعی چنین شنیدنی با هدف خواهد بود و شنونده در پی آن است که با شنیدن آن به شنیده شده ترتیب اثر دهد. لذا هر شنیدنی مایه نجات نیست، بلکه شنیدنی مراد است که از روی اختیار بوده و به قصد عمل و ترتیب اثر دادن باشد که از آن به «استماع» تعبیر شده است.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۹، خطبه حضرت زهرا علیها‌السلام، ص ۲۴۱.



ضرورت شنیدن قرآن

قرآن کریم از زبان جهنمیان چنین حکایت می‌کند:
«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» اگر ما می‌شنیدیم
یا اندیشه می‌کردیم از یاران جهنم نمی‌بودیم».

پس شنیدن قرآن مایه نجات از جهنم است. همچنین در
آیه ۲۰۴ سوره اعراف می‌خوانیم:
«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» آنگاه که قرآن
خوانده می‌شود گوش به آن بسپارید و خاموش باشید، باشد که
مشمول رحمت خدا قرار گیرید».

در این آیه واژه استماع که همان شنیدن از روی اختیار و با
هدف فهمیدن و عمل کردن است به کار رفته و پس از آن واژه
«انصات» آمده است. انصات به معنای سکوت همراه با گوش
فرا دادن و توجه است. امام سجاده علیه السلام در صحیفه سجادیه در
دعای ختم قرآن هنگام بیان ویژگی‌های قرآن چنین می‌گویند:
«وَشَفَاءٌ لِّمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمٍ التَّصْدِيقِ إِلَى اسْتِمَاعِهِ»^۱
قرآن شفاء است و درمانگر بیماری‌های اخلاقی و
اعتقادی و روحی انسان است».

اما برای کسی که با انصات و سکوت به قرآن گوش می‌سپارد
تا آن را بفهمد به گونه‌ای که فهم او منجر به تصدیق و باور گردد.

۱. سوره ملک، آیه ۱۰.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۴۲، ص ۱۷۶.





در نتیجه، چنین گوش سپردن و شنیدنی موجب دور شدن از جهنم و ریزش رحمت الهی و فهمی می‌گردد که ملازم تصدیق و باور بوده و درمانگر جان آدمی است.

تلاش کافران برای نشنیدن قرآن

هنگامی که قرآن نازل می‌شد کافران کوشش می‌نمودند تا قرآن شنیده نشود، زیرا قرآن به دلیل زیبایی و جذابیت و نورانیتی که دارد هر شنونده‌ای را که در صفا نشسته است، مجذوب خود می‌کند، لذا آنان این نکته را دریافته بودند و تلاش می‌کردند تا آیات قرآن به گوش‌ها نرسد:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»
 کسانی که کافر شدند گفتند به این قرآن گوش ندهید و [هنگام تلاوتش] جنجال [و سروصدا] کنید شاید پیروز شوید».

کار عمده مخالفان قرآن این است که یا با جنجال فیزیکی و سروصدا مانع شنیدن آیات قرآن شوند و یا با جنجال گفتاری و نوشتاری مانند القاء شبهه و تهمت‌های ناروا به ساحت، قرآن افراد را از روی آوردن به قرآن و حتی شنیدن آیات آن بازدارند؛ زیرا شنیدن و توجه کردن همان و مؤمن شدن همان. اگر انسان‌ها به قرآن گوش بسپرن، دل خواهند سپرد. و اگر دل سپارند آنها را از قرآن نمی‌توان جدا ساخت.



حکمت و شریعت در قرآن

بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ وَمَحَارِمُهُ الْمُحَدَّرَةُ
وَبَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَّةُ وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَّةُ وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ وَرُخَصُّهُ
الْمَوْهُوبَةُ وَشَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ؛

با قرآن می‌توان به حجت‌های روشن الهی دست یافت و نیز احکام بایسته و حتمی آن که تبیین شده است. و محارم الهی را - که از آن حذر شده - شناخت، و به دلایل آشکار و برهان‌های کافی آن، و فضیلت‌هایی که به انجام آن فراخوانده شده، و به رخصت‌هایی که بخشیده شده، و شرایع و قوانین حتمی الهی آگاهی یافت.»

حضرت در ادامه پس از بیان ضرورت و آثار پیروی و عمل به قرآن، به گونه‌ای کلی آیات قرآن را دسته‌بندی می‌فرمایند و این تقسیم‌بندی مبتنی بر دو اساس است:

۱. آنچه در حوزه معرفت و شناخت بوده و در مقام نظری و باور به کار آید که شامل: حجج، بینات، براهین است (حکمت).
۲. آنچه در حوزه قوانین و دستورات بوده و در مقام عمل کاربرد دارد که شامل عزائم، محارم، فضائل، و رخص است (شریعت).

بِهِ تُنَالُ حُجَجُ اللَّهِ الْمُنَوَّرَةُ وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ

واژه «حجت» در لغت از ریشه «حَجَجَ» و دو معنا دارد: ۱. قصد، لذا به کسی که برای اعمال عبادی به مکه می‌رود «حاج» گویند؛ چرا





که آهنگ و قصد خانه خدا و انجام مناسک عبادی را نموده است و خود این اعمال را هم «حج» گویند؛ زیرا اعمالی است که مقصود و مراد انجام دهنده است؛ ۲. غلبه و چیرگی، بر این اساس «حاج» با انجام اعمال عبادی باید بر هوای نفس خود غلبه کند.

حجت با معنای دوم سازگارتر است و عبارت است از دلیلی که بر رأی و سخن باطل و عذر و بهانه غیر موجه غلبه می‌کند و قدرت ابطال باطل را دارد.

پس حجج الهی، برهان‌ها و دلایلی هستند که متقاعدکننده باطل‌گرایان و کژاندیشان، و آشکارکننده سستی دلایلشان است. واژه «حجت‌های الهی» در متن، متصّف به صفت «متّوره» شده است که اگر به صورت اسم فاعل قرائت شود به معنای حجت‌های روشن‌گر خواهد بود و طبیعی است که حجت‌ها علی‌الخصوص حجت‌های الهی روشن‌کننده حقانیت حق و آشکارکننده بطلان باطل است و ممکن است معنای مفعولی داشته باشد یعنی حجت‌های روشن شده و نورانی.

احتجاجات وارده در کتاب و سنت با احتجاجات فلسفی و کلامی غالباً متفاوت است؛ زیرا روش احتجاج در حجت‌های نورانی یا دینی عمدتاً با ابهام‌زدایی از تصورات انجام می‌شود و وقتی تصور مبهم نبود تصدیق ملازم آن خواهد بود مثلاً گاه برای ضرورت وجود دین دلایلی اقامه می‌گردد که همگی صحیح است و ضرورت دین را اثبات می‌کند و گاه به جای ورود در اقامه



این گونه ادله به تبیین مفهوم دین پرداخته و حقیقت دین را به گونه‌ای شفاف و روشن آشکار ساخته که دیگر نیازی به اقامه ادله و براهین پیچیده نیست؛ زیرا علت بیشتر انکارها، جهل و توهم نسبت به موضوع مورد انکار است و با برطرف کردن و زدودن این جهل نیز به راحتی انکار زدوده می‌شود. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»^۱ عامل بسیاری از انکارها و عداوت‌ها، جهل است. و حجت‌های نورانی با ارایه معرفت صحیح به مقولات یاد شده، مسیر تصدیق و ایمان را به روشنی باز می‌کند. تفصیل این سخن مجال دیگری را برای تنقیح و بحث می‌طلبد.

قرآن و حدیث سرچشمه حجت‌های نورانی است که دستیابی به آنها نیازمند صفای باطن است، همان گونه که فهم حجت‌ها و ادله کلامی و فلسفی نیازمند امعان نظر و دقت است، فهم حجت‌های نورانی نیازمند تدبیر همراه با طهارت است که فرمود: «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»^۲ تا قفل‌های قلبی باز نشود ذهن و قلب به دریافت حجت‌های الهی مفتوح نخواهد شد.

وَعَزَائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ

عزائم: جمع عزم و در لغت به معنای خواست و تصمیم

۱. نهج البلاغه، ص ۵۰۱.

۲. سوره محمد، آیه ۲۴.





قطعی جهت انجام کاری است و در اصطلاح به معنای لزوم است یعنی آنچه فعل و یا ترک آن لازم است و لذا اگر عزائم در برابر واژه «محارم» به کار رود معنایش آخص می‌گردد و مراد از آن صرفاً واجبات است، ولی اگر در برابر واژه «رُخص» به کار رود معنایش عام است و شامل امور لازم می‌گردد چه آنکه فعلش لازم است مانند واجبات یا ترکش لازم است مانند محرمات. پس مراد از «عزائم» مجموعه امور بایسته‌ای است که شرع بر ما لازم گردانیده است.

«تفسیر»: ریشه اشتقاقی آن یا از «فَسَرَ» است: «فَسَرَ الطَّيِّبُ إِلَى الْمَاءِ فِي الْقَارُورَةِ؛ طیب به آب در شیشه نگریست تا با نگاه کردن به آن بیماری را کشف کند» پس عنصر اصلی واژگان تفسیر: کشف و دریافتن است. و یا از «سَفَرَ» است. هرگاه زن نقاب از چهره کنارزند گویند: «سَفَرَتِ الْمَرْأَةُ عَنْ وَجْهِهَا، إِذَا كَشَفَتْهُ»، و یا هرگاه سپیده صبح سرزند که فضا روشن گردد گویند «أَسْفَرَ الصَّبْحُ إِذَا ظَهَرَ». در این صورت اگر تفسیر از ریشه «سفر» باشد در واژه قلب اتفاق افتاده یعنی جای «سین» و «فاء» جا به جا شده و «فَسَرَ» گردیده و سپس در قالب تفسیر آمده است. بر اساس هر دو، ریشه لغوی تفسیر به معنای کشفِ قِنَاع (پوشش) است و آنگاه که از معنای لفظ و عبارت مشکلی، پرده برداشته شود و معنای مراد از لفظ و عبارت آشکار شود. عملیات تفسیر انجام شده است.



قرآن در بردارنده عزائم الهی است عزائمی که تفسیر شده است و به نظر می‌رسد واژه تفسیر در این خطبه شامل تفصیل مجملات نیز می‌گردد و صرفاً تبیین معانی مشکل نیست. در واژه «مفسّرة» (به صیغه مفعولی) که صفت برای «عزائم» است. نکته مهمی نهفته است؛ زیرا قرآن کریم بسیاری از احکام و بایسته ها را به تفصیل بیان نفرموده است. ولذا تفسیر و تفصیل آن را باید از حدیث جستجو کرد. قرآن کریم بیان می‌دارد: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۱ ما قرآن را برتوانازل کردیم تا آنچه را برای مردم فرو فرستاده‌ایم برایشان بیان کنی. لذا تفسیر این عزائم و احکام توسط صاحب شرع باید انجام پذیرد، مانند آنکه در قرآن دستور اقامه نماز آمده است: «أقم الصلوة، وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَتُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» اما تعداد رکعات نماز و ارکان و شروط و اجزای آن در قرآن ذکر نشده است، بلکه تبیین آنها در حدیث است و یا مثلاً آیه شریفه «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا»^۲ هر کسی به حج یا عمره می‌رود، سعی صفا و مروه نیز گذارد». واژه «لا جناح» در لغت به معنای عدم منع است یعنی مانعی ندارد که سعی صفا و مروه رود، در حالی که سعی صفا و مروه واجب است و کلمه «جناح» توسط صاحب شرح تفسیر به الزام و وجوب شده است.

۱. سورة نحل، آیه ۴۴.

۲. سورة بقره، آیه ۱۵۸.





وَمَحَارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ

محارم: از «حَرَم»، مَنَع است و مراد از آن چیزی است که ورود در آن و انجام آن ممنوع بوده و جایز نیست.

در پی «عزائم» که امور لازم بود از محارم که باید از آن اجتناب ورزید، سخن به میان آمده است. و این محارم الهی از آن جهت مورد تحذیر واقع شده است که تخریب کننده شخصیت معنوی و اخلاقی انسان بوده و چونان سمی مهلک روح انسان را از گسترش به تنگنا، و از نورانیت به تاریکی می برد:

«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»^۱ هر کس از حدود الهی [پا] فرا نهد بر نفس خویش ستم کرده است.

در آیات قرآن نسبت به محارم به طور جدی تحذیر شده است:

«فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»^۲ بر حذر باشند کسانی که از دستور خدا سرپیچی می کنند.

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ هر که از آتش (دوزخ) می ترسد از محرمات (گناهان) دوری می کند».

محرمات پله های سقوط به جهنم است.

۱. سوره طلاق، آیه ۱.

۲. سوره نور، آیه ۶۳.



از طرفی اجتناب از محرمات الهی عامل صعود است، بر خلاف اجتناب از غذای مسموم که تنها زیان و آسیب را دفع می‌کند، ولی این اجتناب کمک به تقویت بدن نمی‌کند، اما ترک محرمات کمک به تقویت روح می‌کند تا جایی که گاه از انجام واجبات هم در تقویت و رشد روح نقش بیشتری ایفا می‌کند: «الْإِيمَانُ لَا يَكْمُلُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ»^۱ ایمان کامل نمی‌شود مگر با اجتناب از محارم».

وَبَيِّنَاتُهُ الْبَاطِنَةُ وَبَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ

بینات و براهین در اصطلاح هر دو از سنخ دلیل هستند با این تفاوت که بینه در فضای حکم و قضاوت به کار می‌رود و برهان در فضای حکمت و معرفت استفاده می‌شود، اما به نظر می‌رسد در لسان آیات و روایات چنین محدودیتی نیست بلکه «بینات» شامل مطلق دلایل آشکار و روشن است که در هر عرصه‌ای اقامه می‌گردد.

تفاوت بینات و براهین

به نظر می‌رسد بین این دو واژه از دو جهت تفاوت است؛ یکم: بینه دلیل روشن است که به محض شنیدن فهمیده می‌شود و نیازی به تأمل ندارد و لذا به صفت جالیه (آشکار) متصف شده است، ولی برهان اعم است که هم شامل دلیل روشن و واضح، و هم شامل دلیل غامض و پیچیده است که

۱. سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۶۱۴.





فهم آن به راحتی برای همگان میسر نیست و یا مستلزم تأمل و اندیشیدن است؛

دوم: بینه در لسان آیات و روایات اعم از دلیل است یعنی هم شامل دلیل روشن است و هم هر نوع روشنگری و ارشاد و راهنمایی را شامل می‌شود و الزاماً کاربرد آن در عرصه اثبات و ردّ چیزی نیست.

کافیة: به معنای مستغنی و بی‌نیازکننده است یعنی براهین قرآنی به گونه‌ای است که افراد را از اقامه دلایل دیگری نیاز می‌کند.

وَفَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ

فضائل: در اصل به معنای زیادت است و در اصطلاح فضل و فضیلت مقابل نقص و نقیصت (کاستی) است و معنای درجه رفیع و مقام و منزلت بالا را می‌رساند پس فضل مقابل نقص نوعی فزونی است.

در اینجا مراد از فضایل، اعمالی است که اگر انسان آن را انجام دهد سبب قرب بیشتر به حق تعالی بوده و مایه فزونی و رشد شخصیت او می‌گردد و در عین حال از سنخ واجبات و عزائم نیست که ترک آن سقوط و بُعد آورد بلکه فعل آن مایه صعود و قرب است، لذا وصف «مندوبه» برای آن آورده شده است یعنی فضایی که انسان‌ها به انجام آن فراخوانده و تشویق شده‌اند، ولی در انجام آن الزامی نیست مانند استغفار در سحرها، اقامه نماز شب و یا بدی را به نیکی دفع نمودن که در فقه و اخلاق بیان شده است.



رُخْصَةُ الْمُؤَهَّبَةِ

پاره‌ای از امور را خداوند «ترخیص» نموده است یعنی انجام یا ترک آن را مجاز دانسته است و این ترخیص‌ها موهبتی الهی است و خدا آن را بر ما بخشیده و آسان گرفته است. در روایت است که:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِرُخْصِهِ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ بِعَزَائِمِهِ»^۱ خداوند دوست دارد که ترخیص‌های او انجام شود همان‌گونه که دوست دارد عزائم و واجبات او انجام پذیرد.

لذا کسانی که ترخیص‌های الهی را بر خود تحریم می‌کنند و ریاضت‌های سخت و نامشروع را انجام می‌دهند با کار خود تقریبی به سوی خداوند نخواهند داشت. خداوند اموری را حلال نموده است چرا آنها را در عمل بر خود حرام می‌نماییم؟
مانند: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»^۲ امروز چیزهای پاک برای شما حلال گردید و یا آیه «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ»^۳ خداوند هم‌بستری با همسرانتان را در شب‌های روزه روا و حلال قرار داده است. انسان مطیع، بخشش‌ها و ترخیص‌های الهی را بر خود حرام نمی‌نماید و در فعل و ترک، تابع امر الهی است.

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. سوره مائده، آیه ۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۷.





وَشَرَائِعِ الْمَكْتُوبَةِ

شرائع جمع شریعت به معنای راه آشکار است. در کتاب مصباح چنین آمده است:

«الشَّرِيعَةُ: وَهِيَ مَوْرِدُ النَّاسِ لِلِاسْتِقَاءِ وَ سُيِّئَتْ بِذَلِكَ لِوُضُوحِهَا وَظُهُورِهَا؛ شَرِيعَتِ محل ورود مردم برای آب خوردن است و وجه نامگذاری آن این است که این محل آشکار و روشن است».

سپس به راه الهی که همان دین است شریعت اطلاق شده است؛ زیرا راهی روشن برای رسیدن به قرب الهی است، آن‌گونه که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «دُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ»^۱ به امر روشن دعوت شدید» یا در عبارت دیگری فرمود: «فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ»^۲ راه، روشن است».

شرائع الهی در قرآن آمده است و قرآن سند مکتوب باید‌ها و نبایدهای الهی و باورهای حقیقی است. آنچه در شرایع گذشته آمده و دستخوش تحریف گردیده در قرآن بازگوشده است لذا قرآن کریم در عین آنکه تصدیق‌کننده کتب آسمانی پیشین است، مهیمن بر آنها و محافظ آنها نیز می‌باشد:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهْمِنًا عَلَيْهِ»^۳ و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم

۱. نهج البلاغه، ص ۲۵۴.

۲. نهج البلاغه، ص ۱۳۹.

۳. سورة مائده، آیه ۴۸.



در حالی که تصدیق‌کننده کتاب‌های پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان برونق آنچه نازل کرده حکم کن».

و در آیه دیگری فرماید:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» از [احکام] دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد. برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید».

دو نکته در رابطه با شریعت لازم به ذکر است:

۱. همان‌گونه که واژگان دینی توسط برخی ناگاهان و یا مغرضان از مفهوم اصلی آن تهی شده و یا از توسعه معنایی، به تضییق معنایی و یا بالعکس بُرده شده است. مانند آنکه واژه امامت را به امارت فروکاسته‌اند، و واژه حکمت را که در قرآن و حدیث معنای خاصی دارد و نشان فضل الهی بر کسی است که حکمت به او عطا شده است، بر فلسفه و دانش‌های تعقلی که مصونیت از خطا در آن نیست، اطلاق گردیده است. واژه شریعت نیز توسط جریان تصوف دستکاری گردیده است. آنان برای آنکه وجهه‌ای به بدعت‌های خود در زمینه سیروسلوک عملی و دستورات خود ساخته، و تفکرات خود بافته دهند واژه شریعت را از معنای اصلی و گسترده آن فروکاسته و به پوست

۱. سورة شوری، آیه ۱۳.





وقشراختصاص دادند تا برای دستورات سلوکی خود که از آن به «طریقت» یاد کرده و مغز و لب می نامند، جای بازکنند و به آن وجهه ای دهند. در حالی که درلسان دین، «شریعت» پوست وقشرنیست شریعت راه روشن الهی است که شامل مجموعه دستورات الهی برای برون رفت انسان ها از ظلمات به نوراست. هم از فواحش ظاهری در شریعت نهی شده و هم از فواحش باطنی: «حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»^۱ در شریعت هم اوامر ظاهری است و هم اوامر باطنی مانند: امر به تقوی، توکل و تبذل و انقطاع به سوی خدا، و ذکر خدا و مانند آن. پس فروکاستن واژه شریعت از معنای اصلی خود که شامل تمامی دستورات الهی و راه روشن به سوی خداوند است به مجموعه دستورات ظاهری وقشری ترفند صوفیان است.

۲. درلسان دین بدعت مقابل شریعت است و هر دستوری که ریشه در وحی یا کلام معصوم علیه السلام نداشته باشد بدعت بوده و عمل به آن نه تنها مایه تقرب به سوی خداوند نیست که به تعبیر امام صادق علیه السلام:

«السَّائِرُ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»^۲
کسی که بر غیر طریق و مسیر ارائه شده حرکت کند هر چه پیش رود از مقصد دور می شود».

۱. سورة اعراف، آیه ۳۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۳.



امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«فَإِنَّ النَّاسَ وَإِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ مُتَّبِعُ شِرْعَةٍ وَ مُتَّبِعُ بِدْعَةٍ»^۱ مردم دو گونه اند: یا پیرو شریعت هستند یا بدعت گزارند».

شریعت و راه الهی باید به اذن خداوند بوده و از ناحیه او توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ گردد، که تنها او تشریع کننده احکام است. توجه به آیات زیر نکته فوق را روشن می گرداند:

۱. «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ»^۲ برای آنان شریکانی است که از دین چیزی را تشریع می کنند که خداوند به آن اجازه نداده است».

۲. «ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۳ سپس تو را بر آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم. پس آن را پیروی کن، و از هوسها [و آرای] کسانی که نمی دانند، پیروی مکن».

۳. «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»^۴ و رهبانیتی [ترك دنیايي] که بدعت گزارند [و از پیش خود درآوردند] ما بر آنها جز آنکه رضایت خدا را بجویند، ننوشتیم».

۱. نهج البلاغه، ص ۲۵۴.

۲. سوره شوری، آیه ۲۱.

۳. سوره جاثیه، آیه ۱۸.

۴. سوره حدید، آیه ۲۷.





